

Khārijī proposition: Unconditioned vs. Conditioned-not Asadollah Fallahi

Prof., Iranian Institute of Philosophy, Tehran, Iran

E-mail: falahi@yaho.com (<https://orcid.org/0000-0002-1878-8866>)

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received 11 May 2024

Accepted 29 June 2024

Published online 20 September
2024

Keywords:

Contradiction, Conversion,
ḥaqīqī, khārijī, sub-contrariety,
syllogism.

ABSTRACT

The ḥaqīqī-khārijī distinction in categorical propositions is often expressed as whether or not the concept of the subject is the source and cause of the concept of the predicate; If it is, then the proposition is ḥaqīqī, and otherwise, it is khārijī. However, the “lack” of cause in a khārijī proposition can be understood in two ways: conditionally-not (bishartī lā) and unconditionally (lā bishart). The “conditioned-not” khārijī is that which “says” that the concept of the subject is not a cause of the concept of the predicate, But the “unconditioned” khārijī is that which “does not say” that the concept of the subject is a cause the concept of the predicate. With this terminology, the question arises that in the tradition of Sīnavī logic, what meaning did the advocates of khārijī propositions have in mind, conditioned-not or unconditioned? Contrary to expectations, I show that the logicians who believe in khārijī propositions only had the meaning of “unconditioned” in mind. To prove this, I show firstly that these logicians have accepted the logical rules and especially Aristotle’s (assertory, non-modal) syllogisms equally for ḥaqīqī and khārijī propositions, and secondly, that these rules are only valid for “unconditioned” khārijī propositions, most of them are invalid for “unconditioned” khārijīs. Also, I show that even the opponents of khārijī propositions, such as Ibn Sina, took them in the “unconditioned” meaning and then denied the same meaning, not the “conditioned-not” meaning, which has not been the subject of controversy at all. But most of the later and contemporary Sīnavī logicians, following Sa’ad al-Dīn Taftāzānī, have taken the “conditioned-not” meaning into account.

Cite this article: Fallahi, A. (2024). Khārijī proposition: Unconditioned vs. Conditioned-not. *Journal for the History of Science*, 22 (1), 1-30. DOI: <http://doi.org/10.22059/jihs.2024.376373.371791>

© The Author(s). Publisher: University of Tehran Press



خارجیه: بشرط لا و لاشرط

اسدالله فلاحی

استاد، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ایران

رایانامه: falahiy@yahoo.com

<https://orcid.org/0000-0002-1878-8866>

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۲۲</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۰۹</p> <p>تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۶/۳۰</p> <p>کلیدواژه‌ها: تحت تضاد، تناقض، حقیقیه، خارجیه، عکس مستوی، قیاس.</p>	<p>غالباً تمایز قضایای حقیقیه و خارجیه را چنین بیان می‌کنند که عنوان موضوع آیا مناط و سبب عنوان محمول هست یا نیست؛ اگر باشد قضیه حقیقیه است و گرنه آن را خارجیه می‌گیرند. اما «عدم» مناط و سبب بودن در قضیه خارجیه را به دو صورت می‌توان اخذ کرد: بشرط لا و لاشرط. خارجیه «بشرط لا» آن است که «حکم می‌کند» به مناط و سبب «بودن» عنوان موضوع برای عنوان محمول؛ ولی خارجیه «لاشرط» آن است که «حکم نمی‌کند» به مناط و سبب «بودن» عنوان موضوع برای عنوان محمول. با این توضیح، این سؤال پیش می‌آید که در سنت منطق سینوی، قائلان به قضیه خارجیه، کدام معنای آن را در نظر داشته‌اند، بشرط لا یا لاشرط؟ بر خلاف انتظار، نشان می‌دهم که منطق دانان قائل به قضیه خارجیه، صرفاً معنای «لاشرط» را در ذهن داشته‌اند. برای اثبات این نکته، نشان می‌دهم که اولاً، این منطق دانان قواعد منطقی و به ویژه قیاس‌های ارسطویی (با مقدمات مطلقه و غیر موجهه) را برای قضایای حقیقیه و خارجیه به یکسان قبول داشته‌اند و ثانیاً، این قواعد صرفاً برای قضیه خارجیه «لاشرط» برقرار است و بیشتر آنها برای قضیه خارجیه «بشرط لا» نامعتبرند. همچنین نشان می‌دهم که حتی منکران قضیه خارجیه مانند ابن سینا نیز قضیه خارجیه را به معنای «لاشرط» می‌گرفتند و همین معنا را انکار می‌کردند و نه معنای «بشرط لا» را، که اصلاً محل بحث و نزاع نبوده است. اما بیشتر متأخران و نیز معاصران به پیروی از سعدالدین تفتازانی خارجیه را به معنای «بشرط لا» گرفته‌اند.</p>

استناد: فلاحی، اسدالله. (۱۴۰۳). خارجیه: بشرط لا و لاشرط. تاریخ علم، ۲۲ (۱)، ۳۰-۱

DOI: <http://doi.org/10.22059/JIHS.2024.376373.371791>

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. © نویسندگان.

۱. مقدمه

تمایز قضایای حقیقیه و خارجیه یکی از مهم‌ترین تمایزهای منطقی در تاریخ اندیشه در جهان اسلام، به ویژه در فلسفه و منطق سینوی بوده، و نزاع‌های بسیاری در باره آن در منطق و اصول فقه صورت گرفته است. علی‌رغم اهمیت این تمایز، کاوش‌های بسیار اندکی در باره ماهیت و چیستی قضایای حقیقیه و خارجیه صورت گرفته و احکام منطقی آنها به صورت کامل بررسی و استخراج نشده است. یکی از دلایل می‌تواند پیچیدگی بیش از حد مفهوم این قضایا و اشتراک لفظی آنها میان معانی متعدد (ولی بسیار نزدیک به هم) باشد. در مقاله‌های دیگری، به برخی از این پیچیدگی‌ها و اشتراک‌های لفظی قضیه خارجیه پرداخته‌ام (فلاحی ۱۴۰۲ الف، ۱۴۰۲ ب، ۱۴۰۲ ج و ۱۴۰۳) و در این مقاله، قصد دارم که به یکی دیگر از این پیچیدگی‌ها و معانی متعدد قضیه خارجیه بپردازم.

نشان می‌دهم که ارسطو و ابن‌سینا و بیشتر پیروان نخستین آن دو، خواه آنها که قضیه خارجیه را پذیرفتنی می‌دانستند خواه آنها که منکر آن بودند، قضیه خارجیه را به صورت «لابشرط» از مناظ و سبب بودن عنوان موضوع نسبت به عنوان محمول می‌فهمیدند و آن را می‌پذیرفتند یا رد می‌کردند، اما منطق دانان متأخر با آغاز از تهذیب المنطق تفتازانی قضیه خارجیه را به صورت «بشرط‌لا» از مناظیت و سببیت میان عنوان‌های موضوع و محمول در نظر گرفته‌اند و امروزه به پیروی از این سنت متأخر، این معنای دوم بیشتر در نظر گرفته می‌شود.

فهم منطق دانان متقدم، درست بر خلاف انتظار اولیه ما است، و این دست کم دو دلیل دارد: نخست اینکه مثال‌هایی که منطق دانان متقدم برای قضیه خارجیه می‌آورند همگی خارجیه «بشرط‌لا» هستند و طبیعتاً انتظار می‌رود که احکام منطقی‌ای که ایشان بر قضیه خارجیه بار می‌کنند ویژه خارجیه «بشرط‌لا» باشد و نه برای خارجیه «لابشرط» که به نظر می‌رسد اعم از حقیقیه و خارجیه «بشرط‌لا» است. ولی بررسی تاریخی این مقاله، نشان می‌دهد همواره آنچه در تاریخ یک علم رخ می‌دهد مطابق با انتظارات اولیه ما نیست.

دلیل دوم برای نامنتظره بودن تفسیر «لابشرطی» از قضیه خارجیه نزد قدما این است که منطق دانان متأخر، آگاهانه یا ناآگاهانه، معنای قضیه خارجیه را از معنای «لابشرط» قدما به معنای «بشرط‌لا» تغییر داده‌اند و ما نیز احتمالاً تحت تأثیر ایشان، تفسیر قضیه خارجیه به معنای «لابشرط» را خلاف انتظار می‌یابیم.

به گمان نگارنده، یکی از دلایلی که بیشتر معاصران با قضایای خارجیه هم‌دل نیستند و آن را کم‌ارج‌تر از قضایای حقیقیه می‌پندارند (اگر اصلاً ارزشی برای آن قائل باشند) در همین نکته نهفته است که ایشان

نیز مانند متأخرین قضایای خارجی را به معنای «بشرطاً» می‌گیرند و همین مانع ذهنی سبب می‌شود که نتوانند مقصود قدما، مانند فخر رازی و افضل الدین خونجی، از قضایای خارجی را دریابند و به اهمیت فوق العاده این قضایا در منطق و سایر علوم پی ببرند. به گمان من، اگر بتوانیم دو معنای یاد شده از قضیه خارجی را تفکیک کنیم خواهیم دید که قضیه خارجی «لابشروطاً» اگر اهمیتهش بیشتر از قضیه حقیقیه نباشد یقیناً کمتر از آن نیست.

در این مقاله، پس از ارائه دو معنای خارجی در بخش ۲، در بخش ۳ به تفسیر مثال‌های قضیه خارجی نزد ارسطو و تنی چند از مهم‌ترین منطق‌دان مسلمان می‌پردازم و نشان می‌دهم که معنای «لابشروطاً» خارجی را در نظر داشته‌اند. در بخش ۴ نشان می‌دهم که معنای خارجی «بشرطاً» با قواعد مهمی مانند «تناقض»، «تحت تضاد»، «عکس مستوی» و «قیاس» ارسطویی سازگار نیست و در بخش ۵ نشان می‌دهم که منطق‌دانان مسلمان با کاربرد این قواعد برای قضایای خارجی مشکلی نداشته‌اند. در بخش ۶ به نظرات برخی از معاصران می‌پردازم که به معنای «بشرطاً» تصریح کرده‌اند. در دو بخش پایانی ۷ و ۸ به وضعیت دو معنای قضیه خارجی در منطق جدید به کوتاهی هر چه تمام‌تر می‌پردازم.

۲. دو معنای قضیه خارجی: لاشروط و بشرطاً

در موجه کلیه حقیقیه، میان موضوع و محمول نوعی رابطه حقیقی و استلزام (از نوع علی-معلولی، تضایف و مانند آن (در صورت وجود)) برقرار است که در قضیه خارجی برقرار نیست. قضیه حقیقیه مانند «هر انسان حیوان است» و قضیه خارجی مانند «هر انسان روی کره زمین زندگی می‌کند». آشکار است که در مثال نخست، مفهوم انسان مستلزم مفهوم حیوان است، اما در مثال دوم، مفهوم انسان مستلزم زندگی روی کره زمین نیست و اگر چنین است از سر اتفاق است.^۱

اما آیا این «عدم استلزام» و «عدم رابطه حقیقی» در خارجی جزء معنای آن است یا خارج لازم آن؟

۱. در سالبه کلیه حقیقیه، میان موضوع و «تقیض» محمول نوعی رابطه حقیقی و استلزام (از نوع علی-معلولی، تضایف و مانند آن) برقرار است که در قضیه خارجی برقرار نیست. قضیه حقیقیه مانند «هیچ انسان سنگ نیست» و قضیه خارجی مانند «هیچ انسان روی کره ماه زندگی نمی‌کند». آشکار است که در مثال نخست، مفهوم انسان مستلزم مفهوم تقیض سنگ است، اما در مثال دوم، مفهوم انسان مستلزم زندگی نکردن روی کره ماه نیست و اگر چنین است از سر اتفاق است. به عبارت دیگر، در سالبه کلیه حقیقیه، میان موضوع و محمول نوعی رابطه تضاد و ناسازگاری برقرار است. از همین جا، می‌توان دریافت که در موجه جزئی حقیقیه، که تقیض سالبه کلیه حقیقیه است، میان موضوع و محمول نوعی رابطه سازگاری و عدم تضاد برقرار است مانند «برخی حیوان‌ها سیمرغ‌اند» و «برخی ساکنان کره ماه اصالتاً اهل مریخ هستند». هم‌چنین، از اینکه در موجه کلیه حقیقیه، میان موضوع و محمول، نوعی رابطه استلزام حقیقی هست، می‌توان دریافت که در سالبه جزئی حقیقیه، که تقیض موجه کلیه حقیقیه است، میان موضوع و محمول نوعی رابطه «عدم استلزام حقیقی» برقرار است مانند «برخی انسان‌ها روی کره زمین زندگی نمی‌کنند».

یعنی برای خارجیه بودن یک قضیه، حتماً باید فاقد رابطه «استلزام» و «رابطه حقیقی» میان عناوین موضوع و محمول باشد یا اینکه صرف عدم توجه به «استلزام» و «رابطه حقیقی» کفایت می‌کند تا قضیه خارجیه باشد؟ به عبارت سوم، آیا قضیه خارجیه «حکم می‌کند» به «عدم استلزام» میان موضوع و محمول، یا صرفاً «حکم نمی‌کند» به استلزام میان آنها؟ و به عبارت دیگر، آیا قضیه خارجیه «بشرط لا»ی از استلزام میان موضوع و محمول است یا «لا بشرط» از این استلزام است؟

اگر خارجیه «بشرط لا» باشد قضایای حقیقیه مانند «هر انسان حیوان است»، اگر به صورت خارجیه اخذ شوند کاذب خواهند بود؛ اما اگر خارجیه «لا بشرط» باشد قضایای حقیقیه می‌توانند به صورت خارجیه هم صادق باشند. در صورت دوم، نه تنها گزاره «هر انسان روی کره زمین زندگی می‌کند» به صورت خارجیه صادق است بلکه گزاره «هر انسان حیوان است» هم به صورت خارجیه صادق است.

در میان منطقدانان مسلمان، ملا عبدالله یزدی بهابادی (د. ۹۸۱ق) در حاشیه معروف خویش بر تهذیب المنطق، اثر بسیار معروف سعدالدین تفتازانی (۷۲۲-۷۹۲ق)، صراحتاً معنای «لابشرطی» قضیه خارجیه را در نظر گرفته و قضیه «کل انسان حیوان» را هم برای خارجیه و هم برای حقیقیه مثال زده است:

لأن الحكم ... إما على الموضوع الموجود في الخارج محققاً نحو: «كل إنسان حيوان» بمعنى: أن كل إنسان موجود في الخارج حيوان في الخارج، وإما على الموضوع الموجود في الخارج مقدراً نحو: «كل إنسان حيوان» بمعنى: أن كل ما لو وجد في الخارج كان إنساناً فهو على تقدير وجوده في الخارج حيوان (یزدی، ۱۳۶۳: ۱۰۱-۱۰۲؛ یزدی ۱۴۱۲ق: ۵۸).

چنان‌که می‌بینیم، ملا عبدالله قضیه «کل انسان حیوان» را یک بار خارجیه و یک بار حقیقیه گرفته است. این نشان می‌دهد که از نظر او، خارجیه و حقیقیه بودن گزاره مانع‌الجمع نیست بلکه به اعتبار و نظر گوینده مربوط است و از این رو، یک امر نفس‌الامری و خارج از مقصود نظر گوینده نیست. این اما بر خلاف ظاهر عبارت تفتازانی در تهذیب المنطق است که ملا عبدالله بر آن حاشیه زده است. عبارت تهذیب المنطق چنین است:

و لا بد في الموجبة من وجود الموضوع، إما محققاً و هي الخارجية، أو مقدراً فالحقيقية، أو ذهنياً فالذهنية (تفتازانی، ۱۳۶۳: ۱۰۱-۱۰۲؛ تفتازانی ۱۴۱۲ق: ۵۸).

ظاهر این عبارت آن است که وجود به سه قسم متمایز محقق، مقدر و ذهنی تقسیم می‌شود و بنا بر این، قضیه موجبه نیز به همین لحاظ به سه قسم متمایز خارجیه، حقیقیه و ذهنیه تقسیم می‌شود. ظاهر این عبارت می‌گوید که قضیه بما هی قضیه که مقسم قرار گرفته است «لابشرط» است و به سه قسم «بشرط شیء» تقسیم می‌شود که هر یک نسبت به دیگری «بشرط لا» به شمار می‌آید. در این تفسیر، بر

خلاف تفسیر «لابشرط»، حقیقه و خارجیه مانع‌الجمع‌اند، چون مفروض این است که سه قسم وجود (یعنی محقق، مقدر و ذهنی) مانع‌الجمع‌اند. (از معاصران، شاید تنها اثری که به این نکته به صراحت اشاره کرده است مقاله احمد ابوترابی ۱۳۹۹: ۲۱ و ۲۲ باشد، هرچند بر خلاف مقاله حاضر، تفسیر مانع‌الجمعی را بر تفسیر قابله‌الجمعی ترجیح داده، آن را در جایگاه برتر می‌نشانند.)

پس از ملا عبدالله یزدی، به نظر می‌رسد که میرداماد (د. ۱۰۴۰ ق.) نیز قضیه خارجیه را «لابشرط» گرفته است زیرا آن را اعم از «بحسب اصل تقرر الماهیه» و «بحسب الوجود» گرفته است: **الحکم بأنّ الاتحاد إن کان بحسب حال الموضوع فی الأعیان، سواء کان بحسب أصل تقرر الماهیه أو بحسب الوجود، کانت الحملیه خارجیه....**

و این کان بحسب خصوص التقرّر أو الوجود الذهنی للموضوع کانت ذهنیه. و این کان بحسب مطلق التقرّر أو الوجود للموضوع فی نفس الأمر - مع عزل النظر عن خصوصیات الظروف و الأوعیه من الأعیان و الأذهان و أنحاء ملاحظات ذهن واحد و الأزمنة و الأوقات أو جملة الزمان أو الدهر و السرمد - سمیت حقیقه. (میرداماد، ۱۳۸۵: ۴۱).

البته این عبارت میرداماد خالی از غموض نیست، ولی تفسیری که ابوترابی (۱۳۹۹: ۱۸-۱۹) از این عبارت می‌دهد و آن را «تعمیمی... در مصادیق قضیه خارجیه» معرفی می‌کند با تفسیر «لابشرط» سازگار است نه با تفسیر «بشرط لا».

بسیاری از متأخران و معاصران، بر خلاف صریح ملا عبدالله و ظاهر میرداماد، و به پیروی از ظاهر عبارت تفتازانی، قضیه خارجیه را نسبت به قضیه حقیقه «بشرط لا» می‌پندارند و نه «لابشرط». (صدرا ۱۳۶۲: ۱۴، صدرا ۱۳۷۸: ۲۱، لاهیجی: ۴۴، سبزواری، ۱۳۶۹: ۱/۲۴۸، ۲/۲۱۳-۲۱۴، نائینی ۱۳۷۶: ۱۷۱، آملی: ۱۳۷۷ ق.: ۱۸۱-۱۸۲، شهابی ۱۳۱۳: ۱۵۳، مظفر ۱۳۲۵: ۱۶۳، غروی ۱۳۶۸: ۹۱-۹۲، فرامرزی قراملکی ۱۳۷۳ الف: ۱۳۷-۱۴۳، فرامرزی قراملکی ۱۳۷۳ ب: ۳۷۸، فرامرزی قراملکی ۱۳۷۸: سی و شش، سلیمانی امیری ۱۳۷۸: ۵۶-۷۷، منتظری مقدم ۱۳۸۸: ۱۶۵، ابوترابی ۱۳۹۴: ۴۵۰، ابوترابی ۱۳۹۹: ۲۶-۲۸).

تنها فردی از معاصران که قضایای خارجیه را مانند قضایای حقیقه شامل ارتباط علی و لزومی میان مفاهیم موضوع و محمول گرفته عبدالله جوادی آملی است:

قضایای خارجی همانند قضایای حقیقی در واقع قضایایی کلی است که **ربطی علی بین موضوع و محمول آنها وجود دارد**، این ربط موجب می‌شود تا برخی از مجهولات علمی توسط این قضایا حل گردد. و تقسیم قضیه به خارجی و ذهنی و حقیقی بر اثر **ربط ضروری** است که بین محمول با حیثیت خارجی موضوع یا [حیثیت] ذهنی و یا اعم از خارجی و ذهنی برقرار است. (جوادی

آملی ۱۳۷۰: ۳۲۳؛ جوادی آملی ۱۳۷۸: ۳۲۴).

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که در طول تاریخ چه رخ داده است؟ و قدما و متأخران منطق سینوی قضیه خارجیه را کدام یک از «بشرطلا» یا «لابشرط» در نظر می‌گرفته‌اند؟ در ادامه، نشان می‌دهم که هرچند مثال‌های منطق دانان مسلمان متقدم برای قضایای خارجیه غالباً (یا دائماً) خارجیه «بشرطلا» است، اما مقصود آنها از قضایای خارجیه ناگزیر «لابشرط» بوده است و نه «بشرطلا»؛ و از این جهت، مقصود آنها بیشتر با تصریح ملا عبدالله یزدی هم‌خوانی دارد تا با ظاهر عبارت تفتازانی.

۳. مثال‌های قضیه خارجیه نزد ارسطو و ابن‌سینا

در این بخش به مثال‌های قضیه خارجیه نزد ارسطو و ابن‌سینا، دو معلم بزرگ منطق، می‌پردازم و نشان می‌دهم که همه مثال‌هایشان برای خارجیه «بشرطلا» بوده است. در بخش‌های بعدی اما نشان خواهم داد که از این مثال‌ها نمی‌توان نتیجه گرفت که مقصود ایشان از قضیه خارجیه همین معنای «بشرطلا» بوده، بلکه دلایل نسبتاً محکمی وجود دارد که مقصودشان معنای «لابشرط» بوده است.

۱-۳ ارسطو

ارسطو در *ارگانون* به مناسبت‌های مختلف مثال‌های بسیاری در رابطه با گزاره‌های محصوره آورده است که آنها را در اصطلاح منطق دانان مسلمان باید قضیه خارجیه نامید. نخستین مثال ارسطو این است: «هر حیوان متحرک است» (ارسطو، *تحلیل اول* 30a24-33). ارسطو ۱۳۷۸: ۱۹۴، ارسطو ۱۴۰۰: ۴۵). این گزاره در فرض متحرک بودن همه حیوانات صادق است، یعنی در فرض انحصار حیوان در حیوان متحرک در یک زمان خاص. در این فرض، گزاره «هر حیوان متحرک است» تنها به حیوانات موجود در آن زمان مفروض اشاره می‌کند و به حیوانات موجود در زمان‌ها یا جهان‌های دیگر اشاره‌ای ندارد و از این رو، در اصطلاح منطق دانان مسلمان، گزاره‌ای است خارجیه و نه حقیقیه.

اصطلاحی که خود ارسطو در اینجا به جای «حقیقیه» و «خارجیه» به کار می‌برد دو اصطلاح «ضروری» و «غیر ضروری» است ولی با تأمل می‌توان دریافت که معنایی نزدیک به معنای «حقیقیه» و «خارجیه» نزد منطق دانان مسلمان را اراده می‌کند. عبارت ارسطو در ترجمه زکیانی و همکاران چنین است:

[شکل اول: ضروری + مطلق]

گاهی از یک مقدمه ضروری نیز قیاس ضروری حاصل می‌شود البته نه با ضروری بودن هر کدام از مقدمه‌ها بلکه تنها اگر حد اکبر ضروری باشد؛ مثلاً اگر ضروری است A به B تعلق بگیرد یا نگیرد [کبری] ولی B به C تعلق می‌گیرد [صغری]؛ در این صورت، ضروری است A به C تعلق بگیرد یا نگیرد [نتیجه] چون ضروری است A به هر B تعلق بگیرد یا نگیرد [کبری] و C فردی

از Bها است [صغری] پس روشن است که C به ضرورت عضو A خواهد بود (یا نخواهد بود). حال اگر AB [کبری] ضروری نباشد ولی BC [صغری] ضروری باشد، نتیجه ضروری نخواهد بود؛ و الا می‌توان تعلق ضروری A به برخی B را از راه شکل‌های اول و سوم به دست آورد و این کذب است، چون ممکن است B چنان باشد که A بتواند به هیچ B تعلق نگیرد؛ به علاوه از این حدها روشن است که نتیجه ضروری نخواهد بود مثلاً اگر A متحرک، B حیوان و C انسان باشد. در این صورت انسان به ضرورت حیوان است ولی حیوان و انسان هیچ کدام به ضرورت متحرک نیستند. به همین سان است اگر A سلبی باشد زیرا برهان همان است. (ارسطو ۱۴۰۰: ۴۵). (داخل کروشه‌ها از من است؛ نیز به جای حرف یونانی Γ حرف انگلیسی C را جایگزین کرده‌ام).

در این سه بند، ارسطو اختلاط دو قضیه ضروریه و مطلقه در شکل اول را بیان می‌کند و نشان می‌دهد که گاهی نتیجه ضروریه و گاهی مطلقه است. در بند نخست حالتی را که نتیجه ضروریه است می‌آورد و آن هنگامی است که کبری ضروریه باشد. در بند دوم نیز حالتی را بیان می‌کند که نتیجه مطلقه باشد و این در صورتی است که کبری مطلقه باشد. در بند سوم، با مثال نقض نشان می‌دهد که نتیجه در صورت اخیر نمی‌تواند ضروری باشد. مثال نقض ارسطو در بند سوم چنین است:

صغری:	هر انسان حیوان است به ضرورت	صادق
کبری:	هر حیوان متحرک است	صادق

نتیجه:	هر انسان متحرک است به ضرورت	کاذب
--------	-----------------------------	------

کبرای مطلقه در این مثال، در اصطلاح ارسطو «غیر ضروری» است، اما می‌توان نشان داد که مقصود از «غیر ضروری» نزد او همان «غیر حقیقیه» نزد منطق‌دانان مسلمان، یعنی «خارجیه»، است. گزاره «هر حیوان متحرک است» اصولاً گزاره کاذبی است و نمی‌تواند به عنوان مثال مناسبی برای نقض استنتاج نتیجه ضروری از صغرای ضروری و کبرای مطلق به کار رود، مگر اینکه صدق این کبری را به صورت «خارجیه» در اصطلاح منطق‌دانان مسلمان به کار ببریم، به این معنی که این گزاره می‌تواند در یک زمان فرضی خاص صادق باشد. به عبارت دیگر، می‌توان دو اصطلاح «ضروریه» و «مطلقه» را نزد ارسطو، تقریباً همان «حقیقیه» و «خارجیه» نزد منطق‌دانان مسلمان در نظر گرفت.

گفتنی است که تفسیر ضروریه و مطلقه ارسطویی به حقیقیه و خارجیه پیش از این در آثار دیگران نیز مطرح ولی به جای ارسطو به فارابی نسبت داده شده است (کردی ۱۳۸۱: ۱۱ س ۶-۸: ۱۵ س ۳-۷: ۱۶ س ۱-۲: ۲۱ س ۳-۴؛ ابوترابی ۱۳۹۴: ۳۴۳-۳۴۴، ابوترابی ۱۳۹۹: ۱۲ س ۱-۵: ۲۲ س ۱۳)

هرچند به نظر می‌رسد که عبارات خود ارسطو تاب این تفسیر را بسیار بیشتر دارد. اتفاقاً تفسیر ضروریه و مطلقه ارسطو به حقیقیه و خارجیه با شرایطی که او در کتاب *تحلیل ثانی* برای مقدمات برهان می‌آورد کاملاً هماهنگ است. او مقدمات برهان را ضروری می‌داند و به نظر می‌رسد که این صرفاً با حقیقیه بودن مقدمات برهان سازگار است. شکی نیست که مقدمات ممکنه را نیز می‌توان در برهان به کار برد و نمی‌توان ضروری بودن مقدمات را شرط کرد (مگر اینکه مقصود از آن چیزی باشد که با ممکنه بودن مقدمات نیز سازگار باشد و یک راه برای سازگار شدن این شرط، آن است که «ضروریه» را به معنای «حقیقیه» نزد منطق دانان مسلمان بگیریم).

البته این سینا راه دیگری برای سازگار کردن شرط «ضرورت» در برهان ارسطویی با مباحث ضرورت در قیاس ارسطویی پیش نهاده است که بررسی آن نیازمند پژوهش‌های جداگانه‌ای است. هم‌چنین، بنا به گزارش‌های ابن سینا، منطق دانان بزرگی مانند تئوفراستوس، تامستیوس، اسکندر افرویدیسی و دیگرانی که از آنها نام نمی‌برد، تفسیرهای متعددی از «مطلقه» یا «غیر ضروریه» نزد ارسطو ارائه کرده‌اند که اتفاقاً یکی از آنها نزدیک به همین مفهوم «قضیه خارجیه» است که در اینجا اشاره کردم، هرچند خود ابن سینا این تفسیر اخیر را نمی‌پذیرد و حتی تفسیر تازه‌ای ارائه کرده، آن را «مطلقه عامه» نام می‌نهد و بر اساس آن، به تفسیر و نقد و بررسی دیدگاه‌های ارسطویی می‌پردازد. آشکار است که بررسی همه این مطالب در این مقاله ممکن نیست و هدف این مقاله هم بررسی این دیدگاه‌ها نیست. هم‌چنین، آشکار است که اگر کسی تفسیر این مقاله از «ضروریه» و «مطلقه» ارسطویی به «حقیقیه» و «خارجیه» را نپذیرد ناگزیر این بخش از مقاله را باید با طیب خاطر کنار بگذارد.

در اینجا بسیار مناسب است به تنوع مثال‌های ارسطو برای قضیه خارجیه (در اصطلاح منطق دانان مسلمان) نظر بیفکنیم و به اهمیت قضیه خارجیه نزد او تأکید کنیم:

- هر حیوان متحرک است (ارسطو، *تحلیل اول* 30a24-33، ارسطو ۱۳۷۸: ۱۹۴، ارسطو ۱۴۰۰: ۴۵).
- هیچ حیوان متحرک نیست (همان‌ها 30b1-6؛ ۱۹۵؛ ۴۶).
- هیچ سفید حیوان نیست (همان‌ها 30b31-37؛ ۱۹۶؛ ۴۷).
- هیچ اسب خوب نیست (همان‌ها 31b1-8؛ ۱۹۹؛ ۴۹).
- هیچ اسب خواب نیست (همان‌ها).
- هیچ اسب بیدار نیست (همان‌ها).
- هر حیوان بیدار است (همان‌ها 31b29-32؛ ۲۰۰؛ ۵۰).
- هیچ سفید بیدار نیست (همان‌ها 32a2-4؛ ۲۰۰؛ ۵۱).

هر حیوان متحرک است (همان‌ها 32a4-6؛ ۲۰۱؛ ۵۱).
 هر متحرک انسان است (همان‌ها 34b12-18؛ ۲۱۴؛ ۵۹).
 هر متحرک حیوان است (همان‌ها).
 هیچ دانشمند متحرک نیست (همان‌ها 34b39-40؛ ۲۱۶؛ ۶۰).
 هیچ انسان متحرک نیست (همان‌ها 35a1؛ ۲۱۶؛ ۶۰).
 هر اسب سفید است (همان‌ها 37b19-23؛ ۲۲۹ (پانویشت ۱)؛ ۶۹).
 برای توضیح جداگانه این مثال‌ها و بررسی نتایج آنها در منطق ارسطویی، بنگرید به (فلاحی ۱۴۰۰).
 فقط توجه کنید که تفسیر همه این جمله‌ها بر اساس «مطلقه عامه» ابن‌سینا شدنی نیست و از این رو،
 تفسیر ابن‌سینا نمی‌تواند همه مثال‌های ارسطو را توجیه کند (چنان‌که تفسیر این مقاله نیز برخی دیگر از
 مثال‌های ارسطو را نمی‌تواند به صورت کامل توجیه کند).
 مثال‌های ارسطو برای قضایای کلیه خارجی، مثال‌های فرضی است یعنی در یک فرض خاص صادق
 است. قضیه خارجی مانند «هر حیوان متحرک است» در یک زمان فرضی که هیچ حیوانی ساکن نباشد به
 صورت خارجی صادق می‌شود.

۲-۳ ابن‌سینا

ابن‌سینا در شرح و تفسیر مثال‌های ارسطو، افزون بر آنها، مثال‌های دیگری نیز می‌آورد و در نقد و
 بررسی آنها می‌کوشد که بررسی دیدگاه‌ها و نقد و بررسی‌های او خود نیازمند پژوهش مستقلی است و در
 اینجا، صرفاً به فهرست مثال‌های او بسنده می‌کنم. در قیاس شقای ابن‌سینا دست کم مثال‌های زیر برای
 قضایای خارجی دیده می‌شود: «هر حیوان انسان است»، «هیچ حیوان انسان نیست»، «هر حیوان گنگ
 (اعجم) است»، «هیچ انسان حیوان نیست»، «هر انسان سفید است»، «هر سفید انسان است»، «هیچ
 انسان سفید نیست»، «هیچ سفید انسان نیست»، «هیچ سفید حیوان نیست»، «هر انسان نویسنده است»،
 «هیچ حیوان انسان نیست»، «هیچ حیوان ناطق نیست»، «هر حیوان اسب است»، «هر متحرک انسان
 است»، «هیچ متحرک انسان نیست»، «هیچ سفیدپوستی دو هزار کیسه طلا ندارد» (اتفق آن کان کل
 موجود ابیض فی وقت ما مسلوبا عنه انه مالک الفی وقر ذهب)، «رنگ هیچ یک از جرم‌های آسمانی
 سیاهی نیست»، «هیچ سیاهی رنگ آسمان نیست»، «هیچ رنگی سیاهی نیست»، «هیچ رنگ آسمانی
 سیاهی نیست»، «هر رنگ سفیدی است»، «هر رنگ سیاهی است»، «هیچ کسوف قمری در یک وقت
 سیاهی نیست»، «هیچ کسوف قمری در یک وقت کسوف نیست»، «هیچ انسان انسان نیست»، ... «هر
 حیوان متحرک است»، «هر حیوان متنفس است»، (ابن‌سینا، ۱۹۶۴م: ۳۰، ۸۲-۸۴، ۱۳۲-۱۳۸، ۱۴۱-۱۴۱)

(۱۴۴، ۱۷۳).

مثال‌های ابن‌سینا برای قضایای کلیه خارجیه، مانند مثال‌های ارسطو، مثال‌های فرضی است یعنی در یک فرض خاص صادق است. قضیه خارجیه مانند «هر حیوان انسان است» در این فرض که همه حیوان‌های دیگر از بین رفته باشند به صورت خارجی صادق می‌شود.

افزون بر این، ابن‌سینا در آثار منطقی خود دست کم چهار معنا برای مطلقه از پیشینیان خود نقل می‌کند: ۱. تفسیر تئوفراستوس و تامستیوس (مطلق وجود). ۲. تفسیر اسکندر افرویدیسی (وجود بدون ضرورت)، ۳. وجود در زمان خاص، ۴. وجود به حسب جهت سور. ابن‌سینا دو معنای نخست را می‌پذیرد و دو معنای بعدی را وامی‌زند (ابن‌سینا ۱۹۶۴م: ۲۸-۳۱، ابن‌سینا ۱۳۹۶: ۱۰۴-۱۰۵). ظاهر این چهار معنی این است که دو معنی نخست قضایای حقیقیه هستند و دو معنای بعدی قضایای خارجیه؛ اما ابوترابی بر این باور است که معنای دومی که ابن‌سینا در قیاس *شفا* به قضیه مطلقه نسبت می‌دهد و آن را می‌پذیرد و گاهی آن را «وجودیه» می‌نامد و بعدها فخر رازی آن را «وجودیه لاضروریه» نام‌گذاری می‌کند شباهت بسیاری به قضیه خارجیه دارد و از این رو می‌توان ابن‌سینا را مؤید قضیه خارجیه دانست (ابوترابی ۱۳۹۹: ۱۳-۱۴). بدون داوری در باره این دیدگاه ابوترابی، صرفاً می‌گوییم که اگر این دیدگاه درست باشد و تفسیر اسکندری «وجودیه لاضروریه» از قضیه خارجیه را بتوانیم به ابن‌سینا نسبت دهیم باید این معنا را تصریحی بر معنای خارجیه «بشرطالا» بگیریم چون «عدم ضرورت» را جزئی از تفسیر و معنای قضیه قرار داده است. قواعدی که در بخش بعدی برای خارجیه «بشرطالا» بررسی خواهیم کرد هیچ کدام برای «وجودیه لاضروریه» برقرار نخواهند بود. (برای نمونه، دو گزاره «وجودیه لاضروریه» نمی‌توانند متناقض باشند و یا دو مقدمه «وجودیه لاضروریه» مستلزم نتیجه «وجودیه لاضروریه» نخواهند بود).

۴. مثال‌های نقض قواعد منطقی برای قضیه خارجیه «بشرطالا»

در این بخش به قواعد منطقی و منتج یا عقیم بودن آنها در خصوص قضیه خارجیه «بشرطالا» می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که بسیاری از قواعد و قیاس‌های منطقی برای این معنای قضیه خارجیه نامعتبر و عقیم است.

۴-۱. قواعد تناقض

هیچ یک از قواعد تناقض برای قضیه «خارجیه بشرطالا» برقرار نیست زیرا ممکن است موجب کلیه و سالبه جزئی در این تفسیر هر دو کاذب باشند و این در جایی است که یکی از این دو به صورت حقیقیه صادق باشد و دیگری اصلاً صادق نباشد. برای نمونه، در مثال زیر:

هر انسان حیوان است (خارجیه بشرطالا) کاذب

برخی انسان‌ها حیوان نیستند (خارجیه بشرطالا) کاذب

می‌بینیم که موجب کلیه «هر انسان حیوان است» به دلیل اینکه به صورت حقیقیه صادق است به صورت «خارجیه بشرطالا» کاذب است و سالبه جزئیه «برخی انسان‌ها حیوان نیستند» هم که مطلقاً و با هر دو تفسیر کاذب است.

در مثال زیر، مسأله معکوس است یعنی سالبه جزئیه به دلیل اینکه به صورت حقیقیه صادق است به صورت «خارجیه بشرطالا» کاذب است و موجب کلیه مطلقاً و با هر دو تفسیر کاذب است:

هر انسان اسب است (خارجیه بشرطالا) کاذب

برخی انسان‌ها اسب نیستند (خارجیه بشرطالا) کاذب

برای سالبه کلیه و موجب جزئیه نیز می‌توان مثال‌های زیر را آورد:

هیچ انسان حیوان نیست (خارجیه بشرطالا) کاذب

برخی انسان‌ها حیوان هستند (خارجیه بشرطالا) کاذب

در این مثال، سالبه کلیه «هیچ انسان حیوان نیست» اصولاً کاذب است و موجب جزئیه «برخی انسان‌ها حیوان هستند» به دلیل حقیقیه بودن، به صورت «خارجیه بشرطالا» کاذب است. در مثال زیر، اما، مسأله معکوس است:

هیچ انسان اسب نیست (خارجیه بشرطالا) کاذب

برخی انسان‌ها اسب هستند (خارجیه بشرطالا) کاذب

در این مثال، سالبه کلیه حقیقیه است و بنا بر این، به صورت «خارجیه بشرطالا» کاذب است و سالبه جزئیه نیز که به صورت مطلق کاذب است.

۲-۴. قواعد تحت تضاد

در قاعده تحت تضاد، دو گزاره موجب جزئیه و سالبه جزئیه هر دو کاذب نمی‌شوند، اما می‌بینیم که در مثال‌های زیر برای خارجیه «بشرطالا» چنین دو گزاره جزئیه‌ای می‌توانند کاذب شوند:

برخی انسان‌ها حیوان هستند (خارجیه بشرطالا) کاذب

برخی انسان‌ها حیوان نیستند (خارجیه بشرطالا) کاذب

برخی انسان‌ها اسب هستند (خارجیه بشرطالا) کاذب

برخی انسان‌ها اسب نیستند (خارجیه بشرطالا) کاذب

در مثال اول، موجهه جزئیه حقیقیه است و در مثال دوم، سالبه جزئیه؛ و بنا بر این، هر دو به صورت خارجیه «بشرطالا» کاذب هستند.

۳-۴. قواعد عکس مستوی

در عکس مستوی، موجهه‌ها به موجهه جزئیه عکس می‌شوند و سالبه کلیه به سالبه کلیه، و سالبه جزئیه هم عکس ندارد. در مورد خارجیه «بشرطالا»، انعکاس موجهه‌ها مثال نقض دارد و این در صورتی است که محمول موجهه عرض ذاتی یا نوع برای جنس باشد. مثال برای محمول نوع برای جنس:

همه حیوانات انسان هستند (خارجیه بشرطالا) صادق

برخی از انسان‌ها حیوان هستند (خارجیه بشرطالا) کاذب

مقدمه این مثال در فرضی که انسان سایر حیوانات را کشته باشد و از این رو، همه حیوانات انسان باشند به صورت خارجیه و «بشرطالا» صادق است؛ اما نتیجه آن هرچند به صورت خارجیه «لابشرط» صادق است اما به صورت «بشرطالا» صادق نیست چون در واقع به صورت حقیقیه صادق است زیرا حیوان جنس انسان و ذاتی آن است و نمی‌تواند از آن جدا شود.

اما مثال برای محمول عرض ذاتی:

همه حیوانات بیدار هستند (خارجیه بشرطالا) صادق

برخی از بیدارها حیوان هستند (خارجیه بشرطالا) کاذب

مقدمه این مثال در فرضی که همه حیوانات بیدار باشند به صورت خارجیه و «بشرطالا» صادق است اما نتیجه آن هرچند به صورت خارجیه «لابشرط» صادق است اما به صورت «بشرطالا» صادق نیست چون در واقع به صورت حقیقیه صادق است زیرا بیدار بودن از اعراض ذاتی حیوان است و خواب و بیداری در غیر حیوان معنا ندارد.

۴-۴. قواعد قیاس

برای همه ضرب‌های منتج در شکل‌های چهارگانه در قیاس ارسطویی، مثال‌های نقض فراوانی برای خارجیه‌های «بشرطالا» وجود دارد. برای نمونه، ضرب اول از شکل اول را در نظر بگیرید:

شکل ۱ مثال نقض:

صغری:	همه برندگان نوبل در این اتاق هستند (خارجیه بشرطالا)	صادق
کبری:	همه حاضران در این اتاق دانشمند هستند (خارجیه بشرطالا)	صادق

نتیجه: همه برندگان نوبل دانشمند هستند (خارجیه بشرطالا) کاذب
 کذب نتیجه به دلیل این است که برنده نوبل بودن مستلزم دانشمند بودن است (رابطه معلول و علت) و بنابراین، گزاره «همه برندگان نوبل دانشمند هستند» به صورت حقیقیه صادق است و طبیعتاً به صورت خارجیه «بشرطالا» کاذب خواهد بود.

شکل ۲ مثال نقض:

صغری:	همه برندگان نوبل در این اتاق هستند (خارجیه بشرطالا)	صادق
کبری:	هیچ کودنی در این اتاق نیست (خارجیه بشرطالا)	صادق

نتیجه: هیچ برنده نوبل کودن نیست (خارجیه بشرطالا) کاذب
 در اینجا نیز «برنده نوبل بودن» با «کودن بودن» ناسازگار و متضاد است و طبیعتاً نتیجه یاد شده به صورت حقیقیه صادق است و به صورت خارجیه «بشرطالا» کاذب خواهد بود.

شکل ۳ مثال نقض:

صغری:	همه پرندگان این باغ وحش طوطی اند (خارجیه بشرطالا)	صادق
کبری:	همه پرندگان این باغ وحش تخم‌گذارند (خارجیه بشرطالا)	صادق

نتیجه: برخی از طوطی‌ها تخم‌گذارند (خارجیه بشرطالا) کاذب
 در این مثال، فرض کنید که «تخم‌گذار» جنس قریب یا بعید «طوطی» است. در این صورت، نتیجه به صورت حقیقیه صادق است و به صورت خارجیه «بشرطالا» کاذب است.

شکل ۴ مثال نقض:

صغری:	همه حیوانات انسان هستند (خارجیه بشرطالا)	صادق
کبری:	همه اجسام حیوان هستند (خارجیه بشرطالا)	صادق

نتیجه: برخی انسان‌ها جسم هستند (خارجیه بشرطالا) کاذب
 در این مثال، برای صدق مقدمه‌ها، فرض کنید که از اجسام، فقط انسان موجود باشد. کذب نتیجه به

صورت خارجیه «بشرطالا» به دلیل صدق آن به صورت حقیقیه است.

۴-۵ قواعد معتبر برای خارجیه «بشرطالا»

در پایان، باید بگویم که قاعده «تضاد» برای خارجیه «بشرطالا» بدون هیچ مشکلی برقرار است، چون بر اساس این قاعده، دو گزاره موجبیه کلیه و سالبیه کلیه نمی‌توانند صادق باشند. این حکم برای خارجیه «بشرطالا» نیز برقرار است چون ممکن نیست که در خارج، همه مصادیق الف، هم‌زمان، همگی مصداق ب باشند و نباشند. در اینجا، «بشرطالا» بودن تأثیری در عدم اجتماع موجبیه کلیه و سالبیه کلیه ندارد. در مورد قاعده «عکس نقیض» و اعتبار یا عدم اعتبار آن در مورد خارجیه «بشرطالا» به سادگی نمی‌توان سخن گفت. چه آنکه در باره محتوای این قاعده و اقسام و صور آن نزد منطقدانان مسلمان اختلاف‌های چشم‌گیری وجود دارد و اشاره به همه جزئیات بحث، ما را از موضوع این مقاله دور خواهد کرد. صرفاً به این نکته اشاره می‌کنم که در نگاه بدوی، به نظر می‌رسد که عکس نقیض موجبیه کلیه خارجیه «بشرطالا» معتبر است چه آنکه به نظر می‌رسد هر گاه هر الف ب باشد به صورت خارجیه «لا بشرط»، آنگاه هر غیر ب غیر الف خواهد بود به صورت خارجیه «بشرطالا»، چون به نظر می‌رسد که در غیر این صورت، هر غیر ب غیر الف خواهد بود به صورت حقیقیه، و بنا به عکس نقیض قضایای حقیقیه، خواهیم داشت که هر الف ب است به صورت حقیقیه، در حالی که فرض کرده بودیم هر الف ب است به صورت خارجیه «بشرطالا» که با حقیقیه ناسازگار است، پس به تناقض رسیدیم. اما همه این‌ها ظاهر امر است و شبهاتی در این زمینه هست که فعلاً نمی‌توان وارد جزئیات آن شد. از این رو، بیش از این، به مبحث «عکس نقیض» نخواهم پرداخت.

۵. قواعد منطقی قضایای خارجیه نزد منکران و قائلان به آن

۱-۵ ارسطو

اگر بپذیریم که ضروریه و مطلقه نزد ارسطو (تقریباً) همان حقیقیه و خارجیه نزد فیلسوفان مسلمان است، باید بگویم که وقتی ضروریه و مطلقه به تنهایی به کار می‌روند احکام منطقی‌شان کاملاً یکسان است اما وقتی با هم به کار می‌روند احکام منطقی‌شان متفاوت می‌شود. برای این توجه کنید که احکام تناقض، عکس مستوی و قیاس‌های ضروریه‌ها نزد ارسطو با همین احکام برای مطلقه‌ها کاملاً یکسان است؛ اما ترکیب ضروریه و مطلقه در قیاس‌ها نتایج مختلفی به دست می‌دهد. برای نمونه، اختلاط ضروریه و مطلقه در شکل نخست به ترکیب صغرای مطلقه و کبرای ضروریه و ترکیب صغرای ضروریه و کبرای مطلقه حساس است و در ترکیب نخست، نتیجه ضروریه می‌دهد و در ترکیب دوم، نتیجه مطلقه.

اگر از بحث اختلاط ضروریه و مطلقه بگذریم و به احکام ضروریه‌ها به صورت جدا و مطلقه‌ها به صورت جدا بپردازیم، می‌بینیم که ارسطو میان احکام منطقی این دو دسته تفاوتی نمی‌بیند. اگر ضروریه و مطلقه ارسطویی را (تقریباً) همان حقیقیه و خارجیّه مسلمانان بگیریم، این نشان می‌دهد که خارجیّه ارسطویی «لابشرط» است و نه «بشرطاً» چون در بخش قبل نشان دادم که بیشتر احکام منطقی ارسطویی برای خارجیّه «بشرطاً» صدق نمی‌کند.

۲-۵ ابن سینا

ابن سینا به صراحت از مخالفان قضیه خارجیّه است و احکام منطقی آن را در بخش مختلطات متفاوت از احکام منطقی قضایای حقیقیه می‌داند ولی متأسفانه به صراحت و شفافیت این احکام را جدا نکرده است و عبارات او تاب تفسیرهای مختلف را برمی‌دارد و همین امر، سبب دشوار شدن فهم مقصود او در باره احکام قضایای خارجیّه شده است و از این رو، نمی‌توان احکام منطقی حقیقیه و خارجیّه نزد او را از یک‌دیگر به سادگی جدا کرد.

یک مشکل دیگر در فهم سخنان ابن سینا این است که او قضیه مطلقه حقیقیه را به «مطلقه عامه» تفسیر کرده است و از همین رو، همه ضرب‌های منتج شکل دوم قیاس ارسطویی را برای مطلقه‌ها عقیم دانسته و در این زمینه به مخالفت صریح با ارسطو برخاسته است و همین مسأله امکان مقایسه آسان میان نظرات او و ارسطو را از میان برداشته است.

به دو دلیل یاد شده، فعلاً، امکان بررسی و جمع‌بندی دیدگاه‌های ابن سینا در باره احکام منطقی برای قضایای خارجیّه برای نگارنده مقاله فراهم نیست و امیدوارم در آینده بتوانم به یک جمع‌بندی منسجم از دیدگاه‌های ابن سینا در این زمینه برسم.

۳-۵ فخر رازی

فخر رازی نخستین منطق‌دان مسلمان است که به صراحت و شفافیت میان قضایای حقیقیه و خارجیّه تمایز نهاده است و در دو مورد به اختلاف حکمی این قضایا در احکام منطقی اشاره کرده است. مورد نخست موجب کلیه ضروریه و مطلقه است که عکس مستوی آنها از دیدگاه او اگر حقیقیه باشند موجب جزئیّه «ممکنه» است و اگر خارجیّه باشند موجب جزئیّه «مطلقه» است (فخر رازی، ۱۳۸۱: ۱۹۹). مورد دوم سالبه کلیه دائمه و عرفیه است که اگر حقیقیه باشند اصلاً عکس مستوی لازم الصدق ندارند و اگر خارجیّه باشند عکس مستوی آنها به ترتیب دائمه و عرفیه است (فخر رازی ۱۳۸۱: ۱۹۸-۱۹۹). چنان‌که دیده می‌شود، فخر رازی در احکام منطقی قضایای خارجیّه تردید نکرده است و این نشان می‌دهد که قضایای خارجیّه نزد او می‌بایست «لابشرط» باشند و نه «بشرطاً».

۴-۵ خونجی

افضل‌الدین خونجی نخستین منطق‌دانی در جهان اسلام است که به تفکیک احکام قضایای حقیقیه و خارجیه و قواعد منطقی آنها توجه شایانی نشان داده است. نگارنده این مقاله، دیدگاه‌های بدیع خونجی در عکس مستوی این قضایا را در دو مقاله به تفصیل شرح داده (فلاحی ۱۳۹۱ الف و ۱۳۹۱ ب) و چکیده‌ای از آن را در کتاب منطق خونجی در جدولی گرد آورده است (فلاحی ۱۳۹۲: ۲۷۷). مختصری از این چکیده این است که خونجی در موجهه کلیه، اگر خارجیه باشد عکس مستوی ضروریه و مطلقه را به ترتیب «حینی» و «مطلقه» دانسته است. اما اگر موجهه کلیه حقیقیه باشد عکس مستوی ضروریه و مطلقه هر دو را «ضروریه» گرفته است! (در ضمن، ممکنه خارجیه را فاقد عکس مستوی لازم الصدق دانسته و در انعکاس یا عدم انعکاس ممکنه حقیقیه به تردید افتاده و توقف کرده است.) در مورد سالبه کلیه هم تفصیلی مشابه وجود دارد که ذکر جزئیات آن چندان اهمیت ندارد و خواننده علاقه‌مند می‌تواند به سه منبع اشاره شده مراجعه کند.

آنچه در اینجا، اهمیت دارد این است که خونجی در احکام منطقی قضایای خارجیه تردید نکرده است (هر چند در احکام منطقی قضایای حقیقیه تردید و توقف کرده است) و این نشان می‌دهد که قضایای خارجیه نزد او می‌بایست «لابشرط» باشند و نه «بشرط لا».

خونجی در مبحث عکس نقیض میان حقیقیه و خارجیه چنان تفصیلی داده است که بررسی آن مستلزم پژوهش‌های بسیاری است و حتی گزارش چکیده‌ای از آن این مقاله را بیش از حد دشوار و طولانی می‌سازد و حوصله مخاطب پرحوصله را سر می‌برد. نگارنده در یک مقاله مباحث مقدماتی خونجی در تقسیم قضیه به حقیقیه و خارجیه در مبحث عکس نقیض را بررسی کرده (فلاحی ۱۳۸۹) و در کتاب منطق خونجی آن را با تفصیل بیشتری در پنج فصل دنبال کرده است (فلاحی ۱۳۹۲: ۱۷-۱۰۵).

خونجی، هم‌چنین، در بخش قیاس، استنتاج از قضایای خارجیه را مانند قضایای حقیقیه غالباً پذیرفته است. یکی از مهم‌ترین استثناها هنگامی است که صغرای شکل‌های اول و سوم «ممکنه» باشند که خونجی با صراحت چنین اختلاط‌هایی را برای قضایای خارجیه عقیم می‌داند و برای قضایای حقیقیه تردید می‌کند و متوقف می‌شود (خونجی ۱۳۸۹: ۲۶۹ و ۲۸۱). نادر بودن این استثناها نشان می‌دهد که خونجی در برقراری احکام منطقی برای بیشتر قضایای خارجیه کمترین تردید را دارد و این نشان می‌دهد که قضایای خارجیه او «لابشرط» هستند و نه «بشرط لا».

۵-۵ ابهری

اثیرالدین ابهری نسبت به قضایای حقیقیه نزد فخر رازی و خونجی نگاه منفی دارد و آن را مقید به

«امکان موضوع» می‌کند:

فمن أراد استعمال القضية الحقيقية الموضوع فيجب أن يقيد الموضوع بالإمكان حتى إذا قلنا: «كل ج ب» كان مرادنا أن كل ما هو ملزوم ج من الأشياء غير الممتنع فهو ملزوم ب. (ابهری ۱۳۹۶: ۱۷۸ س ۶-۸).

ولی با وجود این، قضیه حقیقیه مقید به امکان موضوع را دارای کاربرد در بیشتر علوم نمی‌داند: ومع هذا لا يمكن استعمالها [= القضية الحقيقية مع اشتراط إمكان الموضوع] في كثير من العلوم؛ فإننا إذا قلنا: «كل كرة يحيط بها اثنا عشر سطحاً مخمساً فهو شكل» فلما منع أن يمنع ذلك بناءً على أن الموضوع ممتنع في الأعيان عنده. وكذلك قولنا: «كل مثلث فإن زواياه مساويةً لقائمتين» إلى غير ذلك. وأما إذا استعملناها بحسب الوجود الخارجي فقط لم يمكن استعمالها في العلوم التي موضوعاتها الموجودات الوهمية لما مر. فالصواب أن يستعمل تارةً بحسب الوجود الخارجي وتارةً بحسب الوجود الذهني على حسب اختلاف المطالب. ولنذكر أحكام المحصورات بحسب الوجود الخارجي. فإذا عرفت ذلك فقس عليه أحكامها بحسب الوجود الذهني. (ابهری ۱۳۹۶: ۱۷۸ س ۸-۱۶).

همه اینها نشان می‌دهد که ابهری قضایای خارجی را «لابشروط» می‌گرفته است که احکام منطقی محصورات برای آنها درست درمی‌آمده و نه «بشروطاً» که با بیشتر احکام منطقی سر ناسازگاری دارد.

۶-۵ سمرقندی

شمس‌الدین سمرقندی به صراحت احکام قیاس‌های حقیقی و خارجی را یکسان دانسته و از این رو، همت خود را مصروف قیاس‌های مختلط از حقیقیه و خارجیه کرده است. او می‌گوید چون قضیه محصوره را سه گونه حقیقیه، خارجیه و ذهنیه می‌توان اعتبار کرد، بنابراین، اختلاطات آن در قیاس ۹ قسم می‌شود حاصل از ضرب سه اعتبار صغری در سه اعتبار کبری. اما سه قسم از این ۹ قسم احکام واحدی دارند یعنی قیاس مرکب از دو حقیقیه، از دو خارجیه یا از دو ذهنیه؛ اما شش قسم دیگر را باید جداگانه بررسی کرد یعنی اختلاط حقیقیه، خارجیه و ذهنیه با هم:

إذا كانت الاعتبارات ثلاثة، كان الخلط بينها على تسعة أقسام، من ضرب الثلاثة في نفسها. و حكم ثلاثة منها و هي خلط كل اعتبار مع نفسه قد عرفت ممّا مرّ من الاختلاطات، لأنّ ما مرّ من أحكام الاختلاطات عامّ لخلط كل اعتبار مع نفسه. فبقيت ستة أقسام و هي خلط كل اعتبار مع ما يخالفه. (سمرقندی ۱۳۹۹: ۴۵۵-۴۶۶؛ سمرقندی ۱۴۰۲: ۴۶۰).

برابری احکام قیاس‌های حقیقی با خارجی نزد سمرقندی نیز نشان می‌دهد که او قضایای خارجی را «لابشروط» می‌گرفته است و نه «بشروطاً» (برای بررسی تفصیلی و ارزیابی نظرات سمرقندی در این زمینه،

نک: فلاحی ۱۴۰۱ الف، ۱۴۰۱ ب، ۱۴۰۱ ج، ۱۴۰۱ د، ۱۴۰۱ هـ).

۷-۵ قطب‌الدین رازی

قطب رازی در شرح مطالع نسبت دو موجبه کلیه حقیقیه و خارجیه را «عموم و خصوص من وجه» می‌داند و برای مصداق مشترک آنها «کل انسان حیوان» را و برای مصداق‌های اختصاصی «کل عنقاء طائر» و «کل شکل مثلث» (در فرض انحصار شکل در مثلث در یک زمان خاص) را مثال می‌آورد: الخامس في بيان النسب بين الخارجيات و الحقیقیات ... فالموجبتان الکلیتان بينهما عموم و خصوص من وجه ... فحيث لا يكون الموضوع موجوداً اصلاً يصدق الكلیه الحقیقیه دون الخارجیه كقولنا «كل عنقاء طائر»؛ و حيث يكون الموضوع موجوداً فإن صدق الحكم على جميع الأفراد يصدق على الأفراد الموجوده، فيتصدقان، كقولنا: «كل إنسان حیوان»؛ و إن لم يصدق على كل الأفراد بل على الأفراد الموجوده في الخارج، صدقت الخارجیه دون الحقیقیه كما لو لم يوجد من الأشكال إلا المثلث، لصدق «كل شكل مثلث» باعتبار الخارج دون الحقیقه لأن من أفرادها ما لا يكون مثلثاً. (قطب رازی، ۱۳۹۳: ۲۶۶-۲۶۷).

اینکه قطب رازی مثال «هر انسان حیوان است» را هم حقیقیه و هم خارجیه می‌داند دلالت دارد بر اینکه او قضیه خارجیه را «لا بشرط» از رابطه استلزام حقیقی میان موضوع و محمول می‌داند و نه «بشرط لا» از آن؛ وگرنه محال می‌بود که یک جمله هم‌زمان حقیقیه بشرط شیء و خارجیه بشرط لا باشد. هم‌چنین، این متن نشان می‌دهد که ملا عبدالله یزدی احتمالاً مثال «هر انسان حیوان است» برای هر دوی حقیقیه و خارجیه را از قطب رازی اخذ کرده باشد.

۸-۵ سعد الدین تفتازانی

تفتازانی در شرح الرسالة الشمسیه به پیروی از قطب رازی، نسبت دو موجبه کلیه حقیقیه و خارجیه را «عموم و خصوص من وجه» می‌داند و برای مصداق مشترک آنها «کل انسان حیوان» را و برای مصداق‌های اختصاصی «کل مربع شکل» (در فرض فقدان مربع در خارج) و «کل شکل مربع» (در فرض انحصار شکل در مربع در یک زمان خاص) را مثال می‌آورد: إذا لم يوجد في الخارج مربع، صدق قولنا «كل مربع شكل» حقیقیه، ... وإذا انحصر الأشكال في الخارج في المربع صدق «كل شكل مربع» خارجیه، و لا يصدق حقیقیه، و هو ظاهر. و يصدقان في مثل «كل إنسان حیوان»؛ فبین الموجبتين الكليتين عموم من وجه. (تفتازانی، ۱۴۰۰: ۲۲۴).

اینکه تفتازانی در اینجا به پیروی از قطب رازی مثال «هر انسان حیوان است» را هم حقیقیه و هم

خارجیه می‌داند دلالت دارد بر اینکه در اینجا، او نیز قضیه خارجیه را «لابشرط» از رابطه استلزام حقیقی میان موضوع و محمول می‌داند و نه «بشرطاً» از آن.

دو مثال «کل مربع شکل» و «کل شکل مربع» به عینه در شرح علامه حلی بر *الرسالة الشمسية* نیز آمده است (حلی، ۱۳۷۰: ۲۵۵-۲۵۶) که می‌تواند منبعی برای تفتازانی بوده باشد. شگفت اینکه خود حلی مثال «کل انسان حیوان» را نیاورده و به جای آن عبارت نامفهومی را ذکر کرده است. او پس از دو مثال یاد شده، نتیجه می‌گیرد:

فليس كل واحدة من الكليتين [الموجبتين الخارجية و الحقيقية] أعم من الأخرى مطلقاً، ولكن بينهما عموم من وجه، لافتراقهما في الصدق حيث هنا، و صدقهما في كل مادة يمتنع أن يوجد من أفرادها إلا ما وجد في الخارج منها. (حلی، ۱۳۷۰: ۲۵۶).

ظاهراً، جمله آخر دلالت می‌کند بر صدق دو موجه کلیه حقیقیه و خارجیه در مثال‌هایی مانند «هر انسان حیوان است» ولی توصیف این مثال‌ها به «ماده‌ای که ممتنع است از افرادش موجود شود مگر آنچه در خارج موجود شده» بسیار غریب است چون آشکار است که کاملاً ممکن بوده که مصادیق دیگری از انسان غیر از آنچه تا کنون موجود شده موجود شود.

۹-۵ محمد بن یوسف سنوسی

یک صد سال بعد، ابو عبدالله محمد بن یوسف سنوسی (۸۳۲-۸۹۵ ق.)، در شرح *المختصر فی المنطق* که شرح او است بر کتابش به نام *المختصر فی المنطق*، به پیروی از قطب رازی و تفتازانی، نسبت دو موجه کلیه حقیقیه و خارجیه را «عموم و خصوص من وجه» می‌داند و برای مصداق مشترک آنها «کل انسان حیوان» را و برای مصداق‌های اختصاصی «کل عنقاء طائر» و «کل بیاض لون» (در فرض فقدان سفیدی در خارج) و «کل شکل مثلث» و «کل لون سواد» (در فرض انحصار شکل در مثلث و انحصار رنگ در سیاهی در یک زمان خاص) را مثال می‌آورد:

و قد يجتمع صدق الحقيقية و الخارجية كما في قولنا «كل إنسان حيوان» ... و تصدق الحقيقة و الخارجية معاً حيث يكون الموضوع موجداً و الحكم صادق على جميع أفراده الموجودة و المقدره كقولنا «كل إنسان حيوان». (سنوسی، ۱۲۹۰ ق.: ۴۶-۴۷؛ سنوسی ۱۳۲۱ ق. حاشیه‌ی: ۱۰۸).

اینکه سنوسی در اینجا به پیروی از قطب رازی و تفتازانی مثال «هر انسان حیوان است» را هم حقیقیه و هم خارجیه می‌داند دلالت دارد بر اینکه در اینجا، او نیز قضیه خارجیه را «لابشرط» از رابطه استلزام حقیقی میان موضوع و محمول می‌داند و نه «بشرطاً» از آن.

۶. معاصران و معنای «بشرطاً» فی قضیه خارجیه

۱-۶ نائینی

محمد حسین غروی نائینی (۱۲۷۶-۱۳۵۵ق. / ۱۲۳۹-۱۳۱۵ش.) از اصولیان برجسته سده ۱۴ قمری، ادعا می‌کند که قضیه خارجیه، دلالت بر «عدم وجود مناط و علت (واحد) میان موضوع و محمول» دارد و مناط و علت حکم در مصادیق موضوع می‌تواند کاملاً متفاوت باشد:

القضية الخارجیة عبارة عن ثبوت وصف أو حکم على شخص خاص، بحيث لا يتعدى ذلك الوصف والحکم عن ذلك الشخص إلى غيره و ان كان مماثلاً له في الأوصاف... نحو «كل من في العسكر قتل» و «كل ما في الدار نهب»، ...

المناط في القضية الخارجیة، هو ان يكون الحكم وارداً على الأشخاص - لا على العنوان كما سيأتي في بيان القضية الحقيقيّة - و هذا لا يتفاوت بين وحدة الشخص و تعدده كما في المثال، بعد ما لم يكن بين الأشخاص جامع ملاكي أوجب اجتماعهم في الحكم، بل كان لكل مناط يخصه. غايته أنه اتفق اجتماعهم في ثبوت المحمول كما في المثال، حيث إن ثبوت القتل لكل من زيد و عمرو و بكر كان لمحض الاتفاق و اجتماعهم في المعركة، و إلا لم يكن مقتولیة زيد بمناط مقتولیة عمرو، بل زيد إنما قتل لمناط يخصه، حسب موجبات قتله من خصوصياته و خصوصيات القاتل، و كذا مقتولیة عمرو. (نائینی ۱۳۷۶: ۱۷۰-۱۷۱).

عبارت‌های سیاه شده به‌نظر من نشانگر این است که قضایای خارجیه نزد او دلالت بر معنای «بشرطالا» دارد.

نائینی هم‌چنین صریحاً قیاس‌های منطقی برای قضایای خارجیه را انکار کرده است و این شاید نشانی از آن باشد که او این قضایا را «بشرطالا» گرفته است:

العبرة في القضية الخارجیة، هو ان يكون الحكم وارداً على الأشخاص و ان كانت بصورة القضية الكلية، مثل «كل من في العسكر قتل»، فإنه بمنزلة «زيد قتل» و «عمرو قتل» و «بكر قتل» و هكذا. و من هنا لا تقع القضية الخارجیة كبرى القیاس و لا تقع في طريق الاستنباط، لأن القضية الخارجیة تكون في قوة الجزئية و لا تكون كاسبة و لا مكتسبة، فلا يصح استنتاج مقتولیة زيد من قوله: «كل من في العسكر قتل» لأنه لا يصح قوله: «كل من في العسكر قتل» إلا بعد العلم بمن في العسكر و أنّ زيدا منهم، و بعد علمه بذلك لا حاجة إلى تأليف القیاس لاستنتاج مقتولیة زيد. و على فرض التأليف يكون صورة قیاس لا واقع له، كقوله:

زيد في العسكر

و كل من في العسكر قتل

فزيد قتل،

لما عرفت من أنه لا يصح قوله «كُلٌّ من في العسكر قتل» إلا بعد العلم بقتل زيد، فلا يكون هذا من الأقيسة المنتجة. (نائینی ۱۳۷۶: ۱۷۱).

البته دلیلی که نائینی برای عقیم بودن قیاس برای قضایای خارجیه ذکر می کند بیش از آنکه منطقی و معناشناسانه باشد معرفت‌شناسانه است و از این رو، می‌تواند به دلیل «بشرط‌لا» بودن قضایای خارجیه نزد او نباشد و در نتیجه صراحت در این معنا نداشته باشد.

۲-۶ محمد تقی آملی

برخی دیگر از معاصران، عبارت‌هایی دارند که برخی از آنها دلالت بر «لابشرط» دارد و برخی بر «بشرط‌لا». برای نمونه، محمد تقی آملی (۱۲۶۵-۱۳۴۹ ش.) در شرح خود بر منظومه حاج‌ملاهادی سبزواری، عبارتی دارد که صدر آن به صراحت بر «لابشرط» و «عدم وجوب» أخذ علیت موضوع نسبت به محمول تصریح می‌کند ولی ذیل آن دلالت بر «بشرط‌لا» و «حکم به عدم» علیت دارد:

لا يجب أن يكون العنوان المأخوذ في موضوع «القضية الخارجية» **علة لثبوت الحكم لأفراده في عالم الثبوت**؛ بل يمكن اختلاف الأفراد في علة الحكم. ففي مثل «قُتل من في الدار» يمكن أن تكون علة قتل كل واحد ممن في الدار ما يختص بقتله ولم يكن «الكينونة في الدار» علة لقتلهم بل كل واحد من أشخاص «من في الدار» قُتل لعله مختصة به؛ و كان على المتكلم أن يخبر عن قتل كل على حدة؛ لكن لمكان التسهيل في التأدية جَمَعَ بين المختلفين في علة الحكم بعنوان واحد لا مدخل له في الحكم و قال «قتل من في الدار» و «أكرم من في البيت». و من هنا يظهر أن القضية الخارجية في قوة الجزئية إذ لا يكون العنوان المذكور فيها علة لثبوت الحكم حتى **يعم كل معنون به**؛ بل يختص بالأفراد الخارجية المحققة و لذا لا تتداول في العلوم لأنَّ الجزئي لا يكون مكتسبا. (آملی: ۱۳۷۷ ق.: ۱۸۱-۱۸۲).

از آنجا که در آغاز عبارت، گفته است «لا يجب أن يكون...» به جای اینکه بگوید «يجب أن لا يكون...» (یعنی حرف «لا» را بر سر فعل «يجب» آورده است نه بالعکس)، چنین استنباط می‌کنم که مقصود «عدم وجوب» و «لابشرطیت» است نه «وجوب عدم» و «بشرط‌لائییت»؛ اما اینکه در پایان عبارت، قضیه خارجیه را در حکم جزئی می‌گیرد و با عبارت «لا يكون...» صراحتاً حکم می‌کند به «نفی علیت»، به نظر می‌رسد که قضیه خارجیه از نظر او دلالت دارد بر «اشترط نفی» و «بشرط‌لا» بودن. در هر صورت، این عبارت، کمی پیچیدگی دارد و خواننده خود می‌تواند مقصود آملی را استنباط کند.

۳-۶ فرامرز قراملکی

احد فرامرز قراملکی در نوشته‌های خود بر دو تقسیم ثنائی و ثلاثی قضایا به حقیقه و خارجیه (و ذهنیه) و به دو ملاک مختلف برای این تقسیم‌ها اشاره کرده است که اتفاقاً ملاک دوم ریشه در تهذیب المنطق

تفتازانی دارد. در ملاک نخست، تقسیم ثنائی حقیقیه و خارجیه به «رابطه لزومی و اتقاقی» نظر دارد و در ملاک دوم، تقسیم ثلاثی حقیقیه، خارجیه و ذهنیه به «طرف ثبوت موضوع». در تقسیم ثنائی، مقسم قضیه «محصوره» است و در تقسیم ثلاثی، مقسم قضیه «موجبه» است. (فرامرز قراملکی ۱۳۷۳ الف: ۱۴۱-۱۴۳، فرامرز قراملکی ۱۳۷۳ ب: ۳۷۲-۳۹۰، فرامرز قراملکی و عبادی ۱۳۸۹).

اما تمایزهایی که فرامرز قراملکی به آنها اشاره می‌کند غیر از آن است که این مقاله مطرح می‌کند. تمایزهای فرامرز قراملکی عبارت‌اند از

۱. تمایز تقسیم‌ها (ثنائی و ثلاثی)،

۲. تمایز مقسم‌ها (محصوره و موجبه)،

۳. تمایز ملاک‌ها (نوع رابطه عقیدین و ظرف ثبوت موضوع).

اما تمایزی که این مقاله بر آن تأکید دارد و عدم توجه به آن را ریشه بسیاری از بدفهمی‌ها نسبت به قضیه خارجیه می‌داند تمایز چهارمی است که با هیچ یک از سه تمایز یاد شده این‌همانی ندارد:

۴. تمایز دامنه نفی (scope of negation) (لابشرط و بشرط لا) (= اتقاقی لابسشرط و اتقاقی

بشرط لا)

در این تمایز، سه تمایز قبلی پیش فرض گرفته شده است و به طور خاص، در تمایز ملاک‌ها، نوع رابطه عقیدین مد نظر قرار گرفته است نه ظرف ثبوت موضوع. در تمایز چهارم، از پیش فرض گرفته‌ام که تمایز حقیقیه و خارجیه به رابطه لزومی و اتقاقی برمی‌گردد؛ اما افزون بر این، ادعا کرده‌ام که «اتقاقی» خود به دو قسم «بشرط لا» و «لابشرط» تقسیم می‌شود و بر پایه آن، خارجیه نیز به همین دو قسم تقسیم می‌شود. اتفاقاً، خود فرامرز قراملکی در رساله دکتری خویش تأکید می‌کند که مقصود از «اتقاقی» در قضیه خارجیه «اتقاقی بشرط لا» است و نه «لابشرط» و از همین رو، او را در زمره متأخرین و نه قدما قرار دادم. عبارت او چنین است:

تقارن عقد الوضع و عقد الحمل به صورت تلازم است و یا **تقارن صرف (اتفاق)**. یعنی ... تألیف عقد الوضع و عقد الحمل در قضیه به نحو لزومی است و یا عطفی (فرامرز قراملکی ۱۳۷۳ ب: ۳۷۶).

IV- آیا حقیقی و خارجی دو قسیم هستند؟

شرط قسیم بودن دو امر این است که نسبت مصداقی بین آنها تباین باشد یعنی آن دو به لحاظ مصداق هیچ گونه تداخلی با هم نداشته باشند. **قضیه حقیقی و قضیه خارجی** بر مبنای تفسیری که ارائه شد **متباین هستند**، زیرا در یک قضیه یا حکم به تلازم عقد الوضع و عقد الحمل شده

است و یا نه. نمی‌توان قضیه‌ای را تصور کرد که عقد الوضع و عقد الحمل آن هم به نحو لزومی باشند و هم نه، مگر اینکه مراد از خارجیه حکم به صرف تقارن عقد الوضع و عقد الحمل باشد، یعنی لابه شرط از اینکه این تقارن لزومی باشد و یا اتفاقی. (فرامرزی قراملکی ۱۳۷۳ ب: ۳۷۸).

چنان‌که دیده می‌شود، فرامرزی قراملکی محتوای قضیه خارجیه را «تقارن صرف» و رابطه آن با حقیقیه را «تباین» می‌داند و تنها در انتهای این عبارت است که احتمال «لابشرط» بودن قضیه خارجیه را با عبارت «مگر اینکه» به عنوان یک احتمال ضعیف (و احياناً مردود) مطرح می‌کند. نکته بسیار مهم از نظرگاه این مقاله این است که این احتمال ضعیف از دید فرامرزی قراملکی اتفاقاً مقبول نظر قدمای منطق دانان مسلمان مانند فخر رازی، خونجی و پیروان آن دو بوده است و اتفاقاً همین احتمال ضعیف است که سبب می‌شود قضیه خارجیه از نظرگاه منطق صوری جایگاه بسیار رفیعی پیدا کند و صرفاً به منزله یک تمایز مادی و غیر صوری بی‌ارزش نباشد چنان‌که بسیاری از متأخرین پنداشته‌اند.

۴-۶ احمد ابوترابی

چنان‌که پیش‌تر گفتم، از معاصران، شاید تنها اثری که به تمایز خارجیه «بشرط لا» و «لابشرط» بسیار نزدیک شده است مقاله احمد ابوترابی (۱۳۹۹) باشد، هرچند بر خلاف مقاله حاضر و مانند فرامرزی قراملکی، تفسیر بشرط لا را بر تفسیر لابشرط ترجیح داده، آن را در جایگاه برتر می‌نشانند. ابوترابی به صورت تلویحی به دو دسته کلان از تعریف‌های خارجیه و حقیقیه اشاره می‌کند که در دسته نخست تأکید بر «دو اعتبار»، «دو کاربرد»، «دو اراده»، «دو استعمال»، «دو لحاظ و مراد متکلم»، «دو لحاظ و اعتبار فاعل شناسا» و شرایط کاربرد می‌شود و «دو راه کسب معرفت تصدیقی را نشان می‌دهد» (ص ۱۴-۱۹) و در دسته دوم به «دو نوع نسبت محمول به موضوع» تأکید می‌شود یعنی «ذاتی باب برهان» و غیر «ذاتی باب برهان» و بنابراین، «نه با کلیت به معنای منطقی آن قابل جمع است و نه با وابسته بودن به لحاظ و اعتبار فاعل شناسا» (ص ۲۰-۲۲). هرچند عبارات ابوترابی صریح در تمایز دو معنای قضیه خارجیه «لابشرط» (دسته اول) و «بشرط لا» (دسته دوم) نیست، اما قرابت بسیاری به این تمایز دارد و شاید اگر با این دو اصطلاح بیان می‌شد به مقصود او نزدیک‌تر می‌بود.

با وجود همه اینها، باید مجدداً تأکید کنم که ابوترابی تعریف‌های دسته دوم را که به معنای خارجیه «بشرط لا» هستند برای مقاصد علوم و برای معرفت‌شناسی مناسب‌تر از تعریف‌های دسته اول می‌داند که به نظر من، به معنای خارجیه «لابشرط» نزدیک‌تر هستند. در این مقاله، سعی من بر این بوده است که نشان دهم دقیقاً عکس این مطلب بر قرار است و معنای «لابشرط» و دسته نخست تعریف‌های خارجیه به منطق، معرفت‌شناسی و علوم بسیار نزدیک‌تر و وفادارتر و پرکاربردتر و مفیدتر است.

۷. منطق جدید و قضایای خارجیه

در منطق جدید، سورها و گزاره‌های سوردار را غالباً به صورت خارجیه آن هم «خارجیه لا بشرط» در نظر می‌گیرند. این موضوع را در منطق محمولات و منطق‌های پیشرفته‌تر جداگانه بررسی می‌کنم.

۷-۱ منطق محمولات

در کتاب‌های منطق محمولات جدید جمله «هر الف ب است» را به صورت زیر تفسیر می‌کنند:

$$\forall x (Ax \rightarrow Bx)$$

در موارد بسیار نادری نیز به تحلیل زیر اشاره‌ای شده است:

$$\forall x (Ax \rightarrow Bx) \& \exists x Ax$$

در هر دو صورت، ادات شرطی در این دو فرمول را «استلزام مادی» در نظر می‌گیرند که نوعی شرطی اتفاقی (اعم) و غیر لزومی است (فلاحی ۱۳۸۸ الف: ۲۳-۲۴). از اینکه ادات شرطی در این صورت‌بندی‌ها استلزام مادی و غیر لزومی است آشکار می‌شود که مقصود از این دو فرمول قضیه خارجیه است و نه حقیقه. اما از آنجا که «استلزام مادی» نسبت به لزوم و عدم لزوم «لا بشرط» است آشکار می‌شود که این قضیه‌های خارجیه «لا بشرط» هستند و نه «بشرط لا». نگارنده در مقاله‌های دیگری، نشان داده است که شرطی اتفاقی در منطق سینوی در دو معنای «لا بشرط» از لزوم و «بشرط لا»ی از لزوم به کار می‌رفته است (فلاحی ۱۳۸۸ الف: ۲۳، فلاحی ۱۳۸۸ ب: ۱۰۶-۱۲۶، فلاحی ۱۳۹۰: ۱۲۶-۱۲۹). اکنون، آشکار می‌شود که دو تفسیر «لا بشرط» و «بشرط لا» در قضیه خارجیه در حقیقت ریشه در دو تفسیر «لا بشرط» و «بشرط لا»ی شرطی اتفاقی دارد.

۷-۲ منطق‌های ناکلاسیک

در منطق‌های پیشرفته‌تر (مانند منطق موجهات، منطق زمان، منطق شهودگرایی، منطق ربط) سورها را به دو صورت می‌توان تفسیر کرد: مقید به یک زمان یا جهان خاص و مقید به همه زمان‌ها یا جهان‌ها. اگر بخواهیم صدق و کذب دو فرمول پیش‌گفته را در یک زمان یا جهان خاص بررسی کنیم دست کم دو گزینه داریم: مقصود از این سورها را یا اشیای موجود در آن زمان خاص یا جهان خاص در نظر می‌گیریم یا اشیای موجود در همه زمان‌ها و جهان‌ها. در گزینه نخست، رابطه موضوع و محمول در آن دو فرمول محدود به آن زمان یا جهان خاص می‌شود و این نمی‌تواند دلالت بر یک رابطه علی یا ضروری بکند و از این رو، این فرمول‌ها دلالت بر قضیه خارجیه «لا بشرط» می‌کنند (چون دلالت بر رابطه علی یا ضروری ندارند)؛ اما در گزینه دوم که مقصود از سورها اشیای موجود در همه زمان‌ها و جهان‌ها است، آن فرمول‌ها بر یک رابطه علی یا ضروری میان عناوین موضوع و محمول دلالت خواهند کرد و مفهوم آن

فرمول‌ها قضیه حقیقه خواهد بود.

اما واقعیت این است که منطق دانان جدید در منطق‌های پیش‌رفته‌تر یاد شده غالباً اصل را بر این گذاشته‌اند که سورها را ناظر به زمان یا جهانی در نظر بگیرند که قرار است صدق و کذب فرمول‌ها را در آن زمان یا جهان تعیین کنند و از این رو، منطق دانان جدید در این منطق‌ها، غالباً قضایای مسوره را به صورت خارجی می‌گیرند و نه به صورت قضیه حقیقه. این نشان از اهمیت بیشتر قضایای خارجی نسبت به قضایای حقیقه در منطق جدید دارد.

برای نشان دادن اینکه در منطق‌های پیش‌رفته‌تر، غالباً قضایای مسوره را به صورت خارجی در نظر می‌گیرند و نه حقیقه، بنگرید به شرایط صدق سورها در این منطق‌ها. برای نمونه، ضیاء موحد در کتاب منطق موجّهات شرایط صدق سورها را چنین بیان می‌کند:

$\vDash_{\alpha}^M \forall v A(v)$ اگر و تنها اگر $A(t)$ که از نهادن نام فرضی t که موردی در A ندارد به جای

تمام موردهای v در آن ساخته شده، به ازای $I(t) \in D(\alpha)$ و هر $I'(t)$ که تفاوت آن با $I(t)$

در شیئی است که از $D(\alpha)$ به t نسبت می‌دهد، صادق باشد. (موحد ۱۳۸۱: ۱۹۳، ۲۴۰).

(هم‌چنین بنگرید به نبوی ۱۳۸۳: ۱۵۵ و ۱۶۸ و کتاب‌های مرجع به زبان‌های دیگر).

در این جا، α به هر جهان ممکن خاص اشاره می‌کند و $D(\alpha)$ به دامنه سخن آن جهان که عبارت است از مجموعه همه اشیا است که در آن جهان صادق است. حضور $D(\alpha)$ در شرط صدق سور کلی (و نیز سور وجودی) نشان‌گر این است که سورها در این سمانتیک به صورت مقید به اشیا موجود در آن جهان ممکن تفسیر شده‌اند و بنابراین، گزاره‌های مسوره در این سمانتیک، در اصطلاح منطق دانان مسلمان، قضیه خارجی است و نه حقیقه. به همین دلیل، نگارنده در چند مقاله اخیر خود تأکید کرده است که منطق مناسب برای قضایای خارجی منطق آزاد است. (فلاحی ۱۴۰۲ ب و ۱۴۰۳).

۸. دو صورت‌بندی از خارجی «بشرط‌لا» در منطق جدید

۸-۱ صورت‌بندی نخست (تفسیر فخر رازی و خونجی)

اگر صورت‌بندی‌های زیر از قضیه‌های خارجی «لابشرط» را بپذیریم:

$$\forall x (Ax \rightarrow Bx)$$

$$\exists x (Ax \& Bx)$$

$$\forall x (Ax \rightarrow \sim Bx)$$

$$\exists x (Ax \& \sim Bx)$$

و برای قضیه حقیقه این صورت‌بندی‌ها را «بشرط شیء» مقید کنیم، یعنی به شرط ضرورت و علیت میان عناوین موضوع و محمول:

$$\square \forall x (Ax \rightarrow Bx)$$

$$\diamond \exists x (Ax \& Bx)$$

$$\square \forall x (Ax \rightarrow \sim Bx)$$

$$\diamond \exists x (Ax \& \sim Bx)$$

آنگاه می‌توانیم صورت‌بندی زیر از خارجیه «بشرط لا» را در منطق جدید ارائه دهیم:

$$\forall x (Ax \rightarrow Bx) \& \sim \square \forall x (Ax \rightarrow Bx)$$

$$\exists x (Ax \& Bx) \& \sim \square \forall x (Ax \rightarrow Bx)$$

$$\forall x (Ax \rightarrow \sim Bx) \& \sim \square \forall x (Ax \rightarrow \sim Bx)$$

$$\exists x (Ax \& \sim Bx) \& \sim \square \forall x (Ax \rightarrow \sim Bx)$$

۸-۲ صورت‌بندی دوم (تفسیر ابهری)

اگر صورت‌بندی‌های زیر از قضیه‌های خارجیه «لابشرط» را بپذیریم:

$$\forall x (Ax \rightarrow Bx) \& \exists x Ax$$

$$\exists x (Ax \& Bx)$$

$$\forall x (Ax \rightarrow \sim Bx)$$

$$\exists x (Ax \& \sim Bx) \vee \sim \exists x Ax$$

و برای قضیه حقیقیه این صورت‌بندی‌ها را «بشرط شیء» مقید کنیم، یعنی به شرط ضرورت و علیت میان عناوین موضوع و محمول:

$$\square \forall x (Ax \rightarrow Bx) \& \diamond \exists x Ax$$

$$\diamond \exists x (Ax \& Bx)$$

$$\square \forall x (Ax \rightarrow \sim Bx)$$

$$\diamond \exists x (Ax \& \sim Bx) \vee \sim \diamond \exists x Ax$$

آنگاه می‌توانیم صورت‌بندی زیر از خارجیه «بشرط لا» را در منطق جدید ارائه دهیم:

$$\forall x (Ax \rightarrow Bx) \& \exists x Ax \& \sim \square \forall x (Ax \rightarrow Bx)$$

$$\exists x (Ax \& Bx) \& \sim \square \forall x (Ax \rightarrow Bx)$$

$$\forall x (Ax \rightarrow \sim Bx) \& \sim \square \forall x (Ax \rightarrow \sim Bx)$$

$$[\exists x (Ax \& \sim Bx) \vee \sim \exists x Ax] \& \sim \square \forall x (Ax \rightarrow \sim Bx)$$

به آسانی می‌توان بررسی و مشاهده کرد که احکام و قواعد منطقی (غیر موجهاتی) به یکسان برای این صورت‌بندی دوم از قضیه خارجیه «لابشرط» و قضیه حقیقیه برقرار است اما احکام و قواعد مورد اشاره در بخش چهارم این مقاله برای این صورت‌بندی از خارجیه «بشرط لا» برقرار نیست. (البته آشکار است که احکام و قواعد موجهاتی قضایای حقیقیه و خارجیه لابشرط می‌تواند متفاوت باشد و بلکه باید چنین باشد

زیرا در معنای قضایای حقیقیه نوعی علیت و ضرورت نهفته است که در معنای قضایای خارجیّه لاشرط نهفته نیست).

همه اینها نشان می‌دهد که تمایز قضایای حقیقیه و خارجیّه و نیز تمایز خارجیّه لاشرط و بشرط لا تمایزهای کاملاً صوری هستند و این ادعای پرتکرار که این تمایزها تمایزهای غیر منطقی هستند و کاربردی در منطق صوری ندارند و احکام منطقی آنها کاملاً یکسان است (سلیمانی امیری ۱۳۷۸: ۶۸-۷۰، ۷۷، ۸۶-۸۷؛ ابوترابی ۱۳۹۹: ۱۷، ۲۵، ۲۹) از پایه نادرست است زیرا صورت‌بندی‌های بالا از قضایای حقیقیه، خارجیّه «بشرط لا» و خارجیّه «لاشرط» نشان می‌دهد که این سه دسته گزاره از نظر صوری متمایزند و طبیعتاً احکام منطقی متفاوتی دارند. یک نمونه دیگر، از احکام منطقی متفاوت آنها، اختلاط قضایای حقیقیه و خارجیّه است که شمس الدین سمرقندی اختلاف آنها را به تفصیل بررسی کرده و نگارنده دیدگاه‌های او را گزارش کرده است (فلاحی ۱۴۰۱ الف، ۱۴۰۱ ب، ۱۴۰۱ ج، ۱۴۰۱ د، ۱۴۰۱ هـ).

۹. جمع‌بندی

از آنچه گذشت، احکام زیر آشکار شد:

۱. قضیه خارجیّه دو اصطلاح دارد: «لاشرط» از علیت میان عناوین موضوع و محمول و «بشرط لا»ی از آن.
۲. بیشتر احکام منطقی قضیه حقیقیه برای معنای «لاشرط» برقرار است و برای معنای «بشرط لا» برقرار نیست.
۳. قدمای منطق دانان مسلمان قضیه خارجیّه را به معنای «لاشرط» می‌گرفتند و برقراری بیشتر احکام منطقی قضیه حقیقیه را برای آن می‌پذیرفتند.
۴. برخی از قدمای منطق دانان مسلمان (مانند ابن سینا، خواجه‌نصیر و پیروان آن دو) قضیه خارجیّه «لاشرط» را نامفید یا نامناسب برای علوم می‌پنداشتند و از قبول آن سر باز می‌زدند.
۵. اما بسیاری از قدمای منطق دانان مسلمان (مانند فخر رازی، خونجی و پیروان آن دو) به دلیل لاشرط بودن قضیه خارجیّه، با کاربرد آن در علوم مشکلی نداشتند و قضیه خارجیّه را مانند قضیه حقیقیه می‌پذیرفتند.
۶. تفتازانی شاید نخستین منطق دان مسلمان است که قضیه خارجیّه را به نحو «بشرط لا» تعریف کرده است و متأخران غالباً از او پیروی کرده‌اند.
۷. یکی از نتایج «بشرط لا» گرفتن قضیه خارجیّه عدم اعتبار بیشتر احکام منطقی برای آن است و همین سبب می‌شود که قضیه خارجیّه در علوم کاربرد نداشته باشد.

۸. در منطق جدید، و به ویژه در منطق‌های پیش‌رفته‌تر (مانند منطق موجهات، منطق زمان، منطق شهودگرایی، منطق ربط) اما، غالباً اصل بر این است که قضایای مسوره را به صورت خارجیه می‌گیرند و نه به صورت قضیه حقیقیه. این نشان از اهمیت بیشتر قضایای خارجیه نسبت به قضایای حقیقیه در منطق جدید دارد.
۹. در منطق جدید، می‌توان هر دو تفسیر «لابشرط» و «بشرط لا» را صورت‌بندی کرد و نشان داد که تمایز آنها با هم و با قضایای حقیقیه صرفاً یک تمایز مادی و غیر صوری نیست، به این معنی که نسبت به اعتبار و عدم اعتبار قواعد منطقی (مانند قواعد تناقض، عکس مستوی، و قیاس‌ها) حساس است و برخی از این قواعد برای یک تفسیر معتبر و برای تفسیر دیگر نامعتبرند.

سپاس‌گزاری

در اینجا می‌خواهم از همکار گرامی، جناب عسکری سلیمانی امیری، برای گفتگوهای نوشتاری متعدد در فضای مجازی سپاس‌گزاری کنم که هسته مرکزی این مقاله در آن گفتگوها شکل گرفت و علی‌رغم این‌که ایشان با این هسته مرکزی مخالف بودند گفتگوهای انتقادی خویش را ادامه دادند و سبب شکل‌گیری این مقاله شدند. امیدوارم انتشار این مقاله انگیزه‌ای برای ایشان برای نگارش و نشر دیدگاه‌های ویژه‌شان فراهم بیاورد و از این طریق به ارتقای سطح علمی مباحث کمک کند. همچنین، سپاس‌گزارم از همکار گرامی، مهدی اسدی، که پیش‌نویسی از این مقاله را خواندند و راهنمایی‌هایی برای ارتقای سطح مباحث آن ارائه دادند. نیاز به گفتن نیست که مسؤولیت هیچ‌یک از خطاهای این مقاله بر عهده این بزرگواران نیست.

منابع

- ابن سینا، حسین، (۱۹۶۴)، *الشفاء*، المنطق، القیاس، القاهرة، دار الکاتب العربی للطباعة و النشر.
- ابن سینا، حسین، (۱۳۹۶)، *المختصر الأوسط فی المنطق*، مقدمه و تحقیق سید محمود یوسف‌ثانی، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- ابهری، اثیر الدین، (۱۳۹۶)، *خلاصة الأفكار و نقاوة الأسرار*، تصحیح مهدی عظیمی و هاشم قربانی و مقدمه مهدی عظیمی، تهران، انتشارات مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- ابوترابی، احمد، (۱۳۹۴)، *چیستی و نقش قضایای تحلیلی و ترکیبی در منطق و معرفت‌شناسی*، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- ابوترابی، احمد، (۱۳۹۹)، «چیستی و کاربردهای قضیه خارجی در منطق و معرفت‌شناسی»، *معارف منطقی*، سال هفتم شماره ۱: ۷-۳۲.
- ارسطو، (۱۳۷۸)، *ارگانون*، ترجمه میرشمس الدین ادیب سلطانی، تهران، موسسه انتشارات نگاه.
- ارسطو، (۱۴۰۰)، *قیاس*، ترجمه غلامرضا زکیانی، آرش کرامتی و جواد بیگی، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
- آملی، محمد تقی، (۱۳۷۷ق.)، *درر الفوائد*، مرکز نشر کتاب، تهران.
- تفتازانی، سعد الدین، (۱۳۶۳)، *تهذیب المنطق*، در حاشیه ملا عبدالله علی التهذیب، بتعلیق مصطفی الحسینی الدشتی، قم، انتشارات زاهدی.
- تفتازانی، سعد الدین، (۱۴۱۲ق.)، *تهذیب المنطق*، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- تفتازانی، سعد الدین، (۱۴۰۰)، *شرح الرسالة الشمسية*، تحقیق جاد الله بسام صالح، قم، دار زین العابدین.
- جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۰)، *شناخت‌شناسی در قرآن*، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
- جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۸)، *تفسیر موضوعی قرآن کریم*، ج. ۱۳، معرفت‌شناسی در قرآن، قم مرکز نشر اسراء.
- حلی، حسن ابن یوسف، (۱۳۷۰)، *القواعد الجلیة فی شرح الرسالة الشمسية*، تحقیق فارس حسون تبریزیان، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- خونجی، افضل الدین، (۱۳۸۹)، *کشف الاسرار عن غوامض الافکار*، مقدمه و تحقیق خالد الرویبه، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران و مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه آزاد برلین - آلمان.
- سبزواری، ملا هادی، (۱۳۶۹)، *شرح منظومه*، تصحیح و تعلیق از آیت الله حسن زاده آملی و تحقیق و تقدیم از مسعود طالبی، تهران، نشر ناب.
- سلیمانی امیری، عسکری، (۱۳۷۸)، *سرشت کلیت و ضرورت، پژوهشی در فلسفه منطق*، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- سمرقندی، شمس الدین، (۱۳۹۹)، *قسطاس الافکار*، تحقیق و تصحیح اسدالله فلاحی، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- سمرقندی، شمس الدین، (۱۴۰۲)، *شرح القسطاس*، تحقیق و تصحیح مهرداد حسن بیگی، تهران، انتشارات مولی.
- سنوسی، محمد بن یوسف، (۱۲۹۰ق.)، *شرح المختصر فی فن المنطق*، القاهرة، المطبعة الخیریه.
- سنوسی، محمد بن یوسف، (۱۳۲۱ق.)، *شرح المختصر فی فن المنطق*، القاهرة، مطبعة تقدم العلمية.

- شهبای، محمود، (۱۳۱۳)، رهبر خرد، تهران، کتابخانه خیام.
- صدرا، (۱۳۶۲)، *اللمعات المشرقیة*، با ترجمه و شرح عبدالمحسن مشکوة الدینی، تهران، انتشارات آگاه.
- صدرا، (۱۳۷۸)، *التنقیح فی المنطق*، تصحیح و تعلیق غلامرضا یاسی پور با اشراف سید محمد خامنه‌ای و مقدمه احد فرامرز قراملکی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- غروی، محسن، (۱۳۶۸)، *آموزش منطق*، قم، انتشارات دارالعلم.
- فخر رازی، الدین محمد بن عمر، (۱۳۸۱)، *منطق المخلص*، احد فرامرز قراملکی و آدینه اصغری نژاد، تهران، دانشگاه امام صادق.
- فرامرز قراملکی، احد، (۱۳۷۳ الف)، *منطق (۱)*، تهران، دانشگاه پیام نور.
- فرامرز قراملکی، احد، (۱۳۷۳ ب)، *تحلیل قضایا*، رساله دکتری به راهنمایی ضیاء موحد، تهران، دانشگاه تهران، دانشکده الهیات، گروه فلسفه و کلام اسلامی.
- فرامرز قراملکی، احد، (۱۳۷۸)، «مقدمه» *بر التنقیح فی المنطق*، تصحیح و تعلیق غلامرضا یاسی پور، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- فرامرز قراملکی، احد و احمد عبادی، (۱۳۸۹)، «تطور تاریخی قضایای ثلاث»، *فلسفه و کلام اسلامی*، سال ۴۳ ش ۱: ۶۹-۸۹.
- فلاحی، اسدالله، (۱۳۸۸ الف)، «شرطی لزومی در منطق جدید»، *تاملات فلسفی* ۱، بهار: ۷-۴۶.
- فلاحی، اسدالله، (۱۳۸۸ ب)، «شرطی اتفاقی در منطق جدید»، پژوهشهای فلسفی ۲۱۴، دانشگاه تبریز، پاییز و زمستان: ۱۰۵-۱۳۳.
- فلاحی، اسدالله، (۱۳۸۹)، «قضایای حقیقیه و خارجیه نزد خونجی»، *فلسفه سال ۳۸ ش ۲*: ۱۰۵-۱۳۶.
- فلاحی، اسدالله، (۱۳۹۰)، «شرطی اتفاقی نزد منطق دانان مسلمان»، *فلسفه و کلام* ۸۷/۲ (مطالعات اسلامی سابق)، دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد، پاییز و زمستان: ۱۱۱-۱۴۰.
- فلاحی، اسدالله، (۱۳۹۱ الف)، «عکس مستوی قضیه خارجیه نزد خونجی»، *جاویدان خرد* ۲۱، بهار و تابستان: ۱۰۹-۱۳۴.
- فلاحی، اسدالله، (۱۳۹۱ ب)، «عکس مستوی قضیه حقیقیه نزد خونجی»، *منطق پژوهی* ۳، پاییز و زمستان: ۶۵-۸۱.
- فلاحی، اسدالله، (۱۳۹۲)، *منطق خونجی*، تهران: انتشارات مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- فلاحی، اسدالله، (۱۴۰۰)، *قضایای حقیقیه و خارجیه نزد ارسطو*، *منطق پژوهی*، (۱)۱۲: ۱-۳۵.
- فلاحی، اسدالله، (۱۴۰۱ الف)، «قضایای حقیقیه و خارجیه نزد شمس الدین سمرقندی»، *منطق پژوهی*، سال ۱۳ ش ۱ صص ۱۴۳-۱۶۶.
- فلاحی، اسدالله، (۱۴۰۱ ب)، «دو تحریر از قضایای حقیقیه و خارجیه نزد شمس الدین سمرقندی»، *جاویدان خرد*، ج ۴۱، ش ۱: ۳۶-۵.
- فلاحی، اسدالله، (۱۴۰۱ ج)، «قیاس مرکب از قضایای حقیقیه و خارجیه نزد شمس الدین سمرقندی»، *فلسفه و کلام اسلامی*، ج ۵۵، ش ۲: ۳۶۵-۳۹۰.
- فلاحی، اسدالله، (۱۴۰۱ د)، «مقایسه و ارزیابی تحریر دوم از اختلاط حقیقیه و خارجیه نزد شمس الدین سمرقندی»، *حکمت معاصر*، سال ۱۳، شماره ۲: ۵۷-۸۱.
- فلاحی، اسدالله، (۱۴۰۱ هـ)، «اختلاط حقیقیه و خارجیه: ضرب‌های منتج و نتایج»، *حکمت سینوی*، سال ۲۶، شماره ۲: ۲۳-۵.
- فلاحی، اسدالله، (۱۴۰۲ الف)، «سه معنای قضیه خارجیه»، *جاویدان خرد* ۲۰، ش ۲: ۲۱۵-۲۴۴.

- فلاحی، اسدالله، (۱۴۰۲ ب)، «منطق قضایای خارجی»، حکمت سینوی ۲۷، ش، ۵: ۳۵-۶۹.
- فلاحی، اسدالله، (۱۴۰۲ ج)، «نسبت قضایای خارجی و شخصیه: تاریخ یک اشتباه»، تاریخ علم، سال ۲۱، شماره ۲: ۲۳-۵۲.
- فلاحی، اسدالله، (۱۴۰۳)، «منطق واحد برای قضایای حقیقیه و خارجی»، حکمت و فلسفه ۲۰، ش، ۲: پذیرفته و در شرف انتشار.
- قطب رازی، محمد بن محمد، (۱۳۹۳)، *لوامع الأسرار فی شرح مطالع الأنوار*، تصحیح و مقدمه از علی اصغر جعفری ولنی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- کردی، محمد، (۱۳۸۱)، *قضایای حقیقیه، خارجی و ذهنیه*، قم، نشر مؤلف.
- لاهیجی، عبدالرزاق فیاض، (نسخه خطی)، *شوارق الالهام*، بی جا، بی تا.
- مظفر، محمد رضا، (۱۳۲۵) *المنطق*، بغداد، مطبعة التفیض.
- منتظری مقدم، محمود، (۱۳۸۸)، *منطق ۲*، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
- موحد، ضیاء، (۱۳۸۱)، *منطق موجّهات*، تهران، نشر هرمس.
- میرداماد، محمد باقر، (۱۳۸۵)، *مصنفات میرداماد*، ج دوم، *الافق المبین*، به اهتمام عبدالله نورانی، چاپ اول، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- نائینی، محمد حسین غروی، (۱۳۷۶)، *فوائد الاصول*، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- نبوی، لطف الله، (۱۳۸۳)، *مبانی منطق موجّهات*، تهران، انتشارات دانشگاه تربیت مدرس.
- یزدی، عبدالله، (۱۳۶۳)، *حاشیه ملا عبدالله علی التهذیب*، بتعلیق مصطفی الحسینی الدشتی، قم، انتشارات زاهدی.
- یزدی، عبدالله، (۱۴۱۲ ق)، *الحاشیه علی تهذیب المنطق*، قم، موسسه النشر الاسلامی.